

سیاست‌های صنعتی در کشورهای منتخب (۲): واکاوی موفقیت برنامه توسعه ملی در کانادا



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخ انتشار:
۱۴۰۴/۹/۱۲

شماره مسلسل:
۲۱۱۶۲



مرکز پژوهش‌های
مجلس شورای اسلامی

عنوان گزارش:

سیاست‌های صنعتی در کشورهای منتخب (۲):
واکاوی موفقیت برنامه توسعه ملی در کانادا

نوع گزارش: طرح/ لایحه ، نظارتی ، راهبردی ، پیش‌نویس قانونی

نام دفتر:

مطالعات انرژی، صنعت و معدن (گروه صنعت)

تهیه و تدوین:

سیدامیررضا انگجی (گروه صنعت)

مدیر مطالعه:

محمدهادی عامری شهرابی

ناظران علمی:

میلاد بیگی، حبیب‌اله ظفریان

ناظران علمی خارج از مرکز:

محسن جاودانی (دانشیار اقتصاد دانشگاه سایمون فریزر کانادا)،
محسن یزدان‌پناه (پژوهشگر دانشگاه اراسموس هلند)

گرافیک و صفحه‌آرایی:

نفیسه حاجی‌صفری

ویراستار ادبی:

اکرم وحدانی‌فر

واژه‌های کلیدی:

- توسعه صنعتی
- صرفه‌های مقیاس
- تعرفه
- اقتصاد کانادا

تاریخ شروع مطالعه:

۱۴۰۴/۴/۱



فهرست مطالب

چکیده.....	۶
خلاصه مدیریتی.....	۷
۱. مقدمه.....	۹
۲. محتوای سیاست صنعتی کانادا و ابزارهای آن.....	۱۰
۳. زمینه تاریخی: کانادا پیش از سیاست ملی.....	۱۴
۴. هزینه‌های رفاهی.....	۱۶
۵. رشد صنایع نوپا.....	۱۷
۶. حمایت‌گرایی منتهی به توسعه صنعتی.....	۲۱
۷. برخی انتقاداتها و چالش‌ها.....	۲۳
۸. جمع‌بندی.....	۲۳
منابع و مآخذ.....	۲۵

فهرست شکل‌ها

شکل ۱. نمودار رشد تولید براساس گروه‌های صنعتی قبل و بعد از سیاست ملی (۱۸۷۹) (دوره ۱۸۷۰ تا ۱۸۸۹) ..	۱۳
شکل ۲. نمودار روند میانگین تغییرات درصد رشد تولید ناخالص داخلی کانادا از سال ۱۸۷۰ تا سال ۱۹۰۹.....	۱۵
شکل ۳. نمودار مدل یادگیری از طریق انجام: تأثیر تعرفه.....	۱۸
شکل ۴. نمودار میانگین تغییرات سالیانه درصد بهره‌وری کل عوامل (TFP) از ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۳ برای صنایع و گروه‌ها (رنگ قرمز دوره قبل از ۱۸۷۹ و رنگ آبی دوره پس از آن).....	۲۰
شکل ۵. نمودار صرفه‌های مقیاس در صنایع کانادا (۱۸۷۹-۱۹۱۳).....	۲۰
شکل ۶. ارزش صادرات محصولات چوبی و کاغذ ۱۹۰۰-۱۸۵۱.....	۲۲



سیاست‌های صنعتی در کشورهای منتخب (۲): واکاوی موفقیت برنامه توسعه ملی در کانادا

Doi: [10.22034/report.mrc.2025.1404.33.9.21162](https://doi.org/10.22034/report.mrc.2025.1404.33.9.21162)

چکیده



سیاست ملی کانادا نمونه‌ای موفق از حمایت‌گرایی بود که با استفاده از تعرفه‌های بالا و حمایت هدفمند، بخش تولید صنعتی داخلی را در کشوری وابسته به منابع و محصولات اولیه ایجاد کرد. این سیاست رشد و تنوع صنعتی و افزایش تولید ناخالص داخلی را با هزینه‌های رفاهی اندک برای مصرف‌کنندگان به همراه داشت. با این حال، موفقیت آن به شرایط خاصی، از جمله دسترسی به بازار آزاد بریتانیا، وابسته بود. درس‌های این تجربه برای سیاست‌های صنعتی و توسعه امروز، بر اهمیت تعادل بین حمایت داخلی و رقابت جهانی تأکید دارد. اگر حمایت‌گرایی به درستی اجرا شود، می‌تواند مؤثر باشد؛ اما بدون برنامه‌ریزی برای بازارهای صادراتی، مدیریت هزینه‌ها و ایجاد زنجیره‌های تأمین مقاوم، ممکن است به ناکارآمدی و انزوا بینجامد. سیاست صنعتی کانادا با هدف قرار دادن بخش‌های صنعتی مولد و متنوع و محصولاتی که جایگزین داخلی مشابه داشتند، در بهره‌برداری از اقتصاد مقیاس بسیار موفق عمل کرد. کانادا از پیش‌گامان الزامات «محتوای ساخت داخلی» و همچنین حمایت «مشروط به مدت‌زمان مشخص» از صنایع بود و تمام حمایت‌های تعرفه‌ای در مدت‌زمان پس از رسیدن صنایع داخلی به عملکرد قابل قبول حذف شدند.

بیان / شرح مسئله

بین سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۳، کانادا در حال گذار از اقتصاد مبتنی بر کشاورزی و منابع طبیعی به اقتصاد صنعتی بود. سیاست ملی، که در سال ۱۸۷۹ معرفی شد، با افزایش تعرفه‌های گمرکی بر کالاهای وارداتی سعی داشت از صنایع داخلی حمایت کند. این دوره همچنین شاهد رشد جمعیت، توسعه راه‌آهن و تشویق مهاجرت به کانادا بود که همه اینها بر اقتصاد تأثیر گذاشتند.

جمعیت کانادا در این دوره به‌طور مداوم افزایش یافت. از ۱٫۶ درصد رشد سالیانه در دهه ۱۸۷۰ شروع شد و به ۲٫۶ درصد در دهه ۱۹۰۰ رسید. این رشد در سال‌های ۱۸۹۶ تا ۱۹۱۳ با ۲٫۳ درصد و برای کل دوره ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۳ با ۱٫۷ درصد ادامه داشت. افزایش جمعیت نشان‌دهنده مهاجرت و زادوولد بیشتر بود که نیروی کار بیشتری برای اقتصاد در حال رشد فراهم کرد.

تولید ناخالص داخلی کانادا نیز در این دوره رشد خوبی داشت. در دهه ۱۸۷۰ رشد سالیانه ۱٫۹ درصد بود که در دهه ۱۸۸۰ به ۳٫۶ درصد و در دهه ۱۹۰۰ به ۵٫۸ درصد رسید. حتی در سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۸۷۸، که قبل از سیاست ملی بود، رشد ۱ درصد بود، اما در سال‌های ۱۸۷۹ تا ۱۸۹۵ با ۳٫۴ درصد و ۱۸۹۶ تا ۱۹۱۳ با ۵٫۸ درصد بهبود یافت. بررسی کل دوره موردنظر در گزارش حاضر، یعنی سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۳، رشد متوسط ۴ درصدی را نشان می‌دهد.

در این دوره ارزش افزوده تولیدات صنعتی، که نشان‌دهنده میزان تولید در کارخانه‌ها و کارگاه‌هاست، رشد قابل توجهی داشت. در دهه ۱۸۷۰ رشد سالیانه ۱٫۷ درصد بود که در دهه ۱۸۸۰ به ۵٫۴ درصد و در دهه ۱۹۰۰ به ۵٫۹ درصد رسید. ارزش افزوده صنعتی سرانه، که نشان‌دهنده سهم هر نفر از تولید صنعتی است، نیز روند مثبتی داشت. در دهه ۱۸۷۰ رشد ۰٫۱ درصد بود که در دهه ۱۸۸۰ به ۴٫۲ درصد و در دهه ۱۹۰۰ به ۳٫۳ درصد رسید. کل دوره، یعنی سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۳، رشد متوسط ۲٫۲ درصدی را نشان می‌دهد که این یعنی هر نفر مشارکت بیشتری در تولید صنعتی داشته است. این رشد به سیاست ملی نسبت داده می‌شود که محور اصلی بحث این گزارش است.

کانادا تا پیش از سال ۱۸۷۹ به‌عنوان کشوری با تعرفه‌های پایین شناخته می‌شد. در حالی که ایالات متحده از سال ۱۸۵۹ تا سال ۱۸۷۰ تعرفه‌های خود را از ۱۵ درصد به ۴۵ درصد افزایش داد، کانادا تحت فشارهای سیاسی داخلی، به‌ویژه از سوی استان‌های دریایی، که به درآمدهای گمرکی وابسته بودند، تعرفه‌های خود را در سطح ۱۵ درصد نگاه داشت. در سال ۱۸۷۴، دولت لیبرال الکساندر مک‌نزی تعرفه‌ها را به ۱۷٫۵ درصد افزایش داد، اما این افزایش عمدتاً برای جبران کسری بودجه بود و هدف اصلی آن حمایت از تولید داخلی نبود.

با شروع رکود جهانی از سال ۱۸۷۳، اقتصاد کانادا به شدت ضربه خورد. قیمت‌های صادراتی حدود ۲۰ درصد کاهش یافت و صادرات چوب و محصولات کشاورزی، که بخش مهمی از اقتصاد این کشور را تشکیل می‌داد، تا سال ۱۸۷۶ به نصف رسید. در این شرایط بحرانی، حزب محافظه‌کار به رهبری جان ای. مک‌دونالد در سال ۱۸۷۸ با وعده حمایت از تولیدکنندگان داخلی به قدرت رسید. سیاست ملی، که در سال ۱۸۷۹ معرفی شد، تعرفه‌های ۲۰ تا ۳۵ درصد را بر کالاهای تولیدی وضع کرد؛ در حالی که مواد خام و کالاهای نیمه‌ساخته از تعرفه معاف شدند. این سیاست با هدف جایگزینی واردات و حمایت از صنایع نوپا طراحی شده بود. ایده اصلی این بود که دولت با وضع مالیات بر رقبای خارجی به تولیدکنندگان داخلی زمان و فضا بدهد تا به مقیاس اقتصادی و بهره‌وری لازم برسند و در نهایت آنها را قادر به رقابت در بازارهای جهانی کند. منطق عقلایی و درست این سیاست ملی و صنعتی «زمانمندی» آن بود تا مبادا این سیاست به ابزاری برای رانت‌جویی دائمی تبدیل شود.

سیاست ملی کانادا (سال‌های ۱۸۷۹-۱۸۹۵) نمونه‌ای برجسته از حمایت‌گرایی از طریق حمایت هدفمند از صنایع نوپا بود که با هدف تقویت بخش تولید داخلی در اقتصادی عمدتاً کشاورزی و وابسته به منابع طراحی شد. در ادامه، تحلیلی مختصر از نحوه عملکرد آن ارائه می‌شود:

■ **تعرفه‌های بالا:** این سیاست تحت رهبری نخست‌وزیر جان ای. مک‌دونالد، تعرفه‌های بالایی (مانند ۲۰-۳۵ درصد بر کالاهای تولیدی) وضع کرد تا صنایع کانادایی را از رقابت خارجی، به‌ویژه ایالات متحده، محافظت کند. این امر جایگزینی واردات را با گران‌تر کردن کالاهای خارجی تشویق کرد. این سیاست دو نتیجه مؤثر داشت: اول با قرار دادن بازار داخلی کانادا در اختیار صنایع داخلی موجب بهره‌مندی این صنایع از صرفه‌های مقیاس درون‌بنگه‌ای شد و این فرصت فراهم آمد تا آنها به مقیاس برسند و در منحنی یادگیری پایین بیایند؛ دوم با تشویق مهاجرت صنایع آمریکایی به بازار کانادا، توانست صرفه‌های مقیاس بین‌بنگه‌ای را نیز از طریق ایجاد تمرکز و توسعه خوشه‌های صنعتی ایجاد کند.



■ **صنایع هدفمند:** این سیاست به‌طور انتخابی محصولاتی مانند کاغذسازی، محصولات توتون و تنباکو و همین‌طور ابزارآلات و آهن و فولاد را، که جایگزین‌های داخلی نزدیک داشتند، هدف قرار داد تا رشد سریع تولید و بهره‌وری را ترویج دهد.

■ **الزامات محتوای داخلی:** کانادا از پیش گامان الزامات «محتوای ساخت داخلی» بود. شرکت‌های اتومبیل‌سازی در سال ۱۹۲۶ موظف شدند بخشی از محتوای کالاها و قطعات خود را داخل کشور تولید کنند که این امر موجب تقویت تولید داخلی شد.^۱

اینکه یک سیاست از نظر کمی و کیفی با کمترین هزینه به هدف خود برسد، بیش از این اهمیت دارد که حتی محتوای آن سیاست چیست؛ در مورد کانادا جدا از بحث در مورد ماهیت سیاست صنعتی آن کشور، نتایج این سیاست‌ها بود که اهمیت قابل توجهی داشت. اینجا خلاصه‌ای از یافته‌ها، که نشان‌دهنده نتایج این سیاست‌های صنعتی است، به این شرح ارائه می‌شود:

نقطه‌نظرات / یافته‌های کلیدی

- **رشد صنعتی:** سیاست ملی زمینه‌ساز رشد قابل توجهی در بخش تولید صنعتی کانادا از نظر کمی و کیفی شد. این سیاست با محافظت از صنایع نوپا، به شرکت‌ها اجازه داد به مقیاس اقتصادی برسند که این امر به افزایش تولید و بهره‌وری انجامید. برای مثال، این سیاست نه فقط مقیاس درون‌بنگامی، بلکه با تشویق شرکت‌های صنعتی آمریکایی به انتقال تولید به داخل دیوار تعرفه‌ای کانادا مقیاس بین‌بنگامی نیز ایجاد کرد.
- **تغییرات تکنولوژیکی:** در نتیجه تعرفه‌ها، در صنعت آهن و فولاد تحولات بزرگی در حیطه استفاده از ابزارهای جدید تولید رخ داد.
- **تنوع اقتصادی:** این سیاست، وابستگی کانادا به صادرات محصولات اولیه (مانند چوب و گندم) را با تقویت پایه تولیدی داخلی کاهش داد.
- **هزینه رفاهی ناچیز:** نتایج مطالعات نشان می‌دهند که تعرفه‌ها با بهبود شرایط تجارت داخلی و درآمدهای دولتی، هزینه‌های رفاهی نسبتاً کمی برای مصرف‌کنندگان به‌همراه داشت و پس از آن قیمت کالاهای محافظت‌شده اغلب با افزایش کارایی کاهش یافت.
- **فرصت‌های صادراتی:** اگرچه صنایع محافظت‌شده عمدتاً بازار داخلی را تأمین می‌کردند، این سیاست از دسترسی کانادا به بازار آزاد بریتانیا بهره‌مند شد. بعدها برخی از این صنایع در صادرات به بازارهای جهانی نیز موفق بودند.

۱. در دهه ۱۹۲۰، صنعت خودروسازی کانادا رونق گرفت و طبق گزارش Canadian Auto Dealer به دومین تولیدکننده بزرگ خودرو در جهان تبدیل شد. در حالی که بسیاری از خودروها مدل‌های آمریکایی بودند که تحت لیسانس یا با استفاده از قطعات آمریکایی ساخته می‌شدند، کانادا شاهد ظهور برندهای داخلی مانند Gray-Dort، London Six و Brooks Steamer نیز بود. این دهه به دهه افزایش مالکیت خودرو، به دلیل رونق اقتصادی و کاهش قیمت خودرو معروف است.

۱. مقدمه

در دنیای امروز، بحث‌های مربوط به سیاست‌های صنعتی و حمایت‌گرایی بار دیگر به مرکز توجه بازگشته‌اند. دولت‌های مختلف، از جمله ایالات متحده، با اقدامات گسترده‌ای مانند قانون کاهش تورم (Inflation Reduction Act) و وضع تعرفه‌های سنگین (مانند ۱۰۰ درصد بر خودروهایی برقی چینی در سال ۲۰۲۴)، می‌کوشند تولید داخلی را تقویت کنند و وابستگی به زنجیره‌های تأمین جهانی را کاهش دهند. این سیاست‌ها با هدف ایجاد اشتغال صنعتی، افزایش امنیت اقتصادی و مقابله با رقابت ناعادلانه مطرح می‌شوند، اما منتقدان آنها را به افزایش هزینه‌های رفاهی مصرف‌کنندگان، کاهش کارایی و ایجاد موانع در تجارت جهانی متهم می‌کنند. برای درک بهتر این رویکردها، نگاهی به تاریخ توسعه صنعتی می‌تواند راهگشا باشد. یکی از نمونه‌های برجسته تاریخی، سیاست ملی کانادا در اواخر قرن نوزدهم (سال‌های ۱۸۹۵-۱۸۷۹) است که با استفاده از تعرفه‌های بالا و مجموعه‌ای از سیاست‌های دیگر مانند تشویق مهاجرت سرمایه‌های انسانی از ایالات متحده، بخش تولیدی داخلی را در کشور وابسته به منابع طبیعی ایجاد کرد. این گزارش به بررسی عمیق این سیاست، دستاوردها، چالش‌ها و درس‌های آن برای امروز می‌پردازد. مسئله پژوهش حاضر این است که آیا این سیاست ملی و مجموعه ابزارهای آن در ایجاد تحولات ساختاری در اقتصادی مبتنی بر تولید و صادرات مواد خام مؤثر بوده است یا خیر؟

در زمینه تاریخ سیاست‌های صنعتی و توسعه اقتصادی محدودیت منابع مطالعاتی مشکلی جدی به شمار می‌آید و در زمینه تاریخ سیاست ملی کانادا این محدودیت جدی‌تر است؛ زیرا برخلاف ژاپن، ایالات متحده و سایر کشورهای اروپایی، که منابع مطالعاتی‌شان غنی است، در مورد کانادا منابع مطالعاتی بسیاری موجود نیست و این شاید نقطه ضعف گزارش حاضر باشد؛ اما از طرفی کانادا مانند سایر کشورها به صورت جدی بررسی نشده است و همین می‌تواند نقطه قوت این پژوهش باشد. این گزارش با اتخاذ رویکرد تحلیلی تاریخی به بررسی نظری و تجربی ماهیت، زمینه تاریخی، ابزارها و سیاست‌های صنعتی و نتایج این سیاست‌ها خواهد پرداخت.

در این بخش به صورت خلاصه به نتایج سیاست توسعه صنعتی کانادا اشاره‌ای خواهد شد. در بخش دوم محتوای سیاست صنعتی کانادا و ابزارهای آن برای تحول ساختار صنعتی بررسی خواهد شد و بخش‌های سوم تا ششم پس از واکاوی زمینه تاریخی ظهور سیاست صنعتی در کانادا، به ارزیابی آثار رفاهی و توسعه‌ای این سیاست خواهد پرداخت.

به طور خلاصه، سیاست ملی کانادا نه تنها یک آزمایش اقتصادی بود، بلکه بازتابی از شرایط تاریخی، جغرافیایی و سیاسی آن زمان بود. این سیاست در بنبوه رکود جهانی سال ۱۸۷۳ و فشارهای داخلی برای صنعتی شدن اجرا شد. هدف اصلی آن حمایت از صنایع نوپا (Infant Industry Protection) بود؛ ایده‌ای که ریشه در نظریه‌های اقتصادی قرن هجدهم و نوزدهم، به ویژه جان استوارت میل و فریدریک لیست، داشت. سیاست ملی کانادا در سال‌های ۱۸۷۹-۱۸۹۵ نمونه‌ای موفق از حمایت آگاهانه از صنایع نوپا (IIP) بود. هدف‌گیری گزینشی محصولات صنعتی با جایگزین‌های داخلی نزدیک، به گسترش سریع تولید و رشد بهره‌وری با هزینه کم برای رفاه مصرف‌کننده انجامید. کانادا در قرن نوزدهم نمونه خوبی از چگونگی استفاده یک اقتصاد به شدت کشاورزی و وابسته به منابع خام



مثل صادرات چوب از سیاست تجاری برای توسعه یک بخش تولیدی و صنعتی بومی با وجود فشارهایی برای تخصص در تولید محصولات اولیه و خام است. حمایت‌گرایی کانادا مؤثر واقع شد و مجموعه‌ای از صنایع رقابتی در عرصه بین‌المللی با هزینه کم برای اقتصاد داخلی ایجاد کرد و حتی شرکت‌های تولیدی آمریکایی را مجبور به جابه‌جایی به داخل دیوار تعرفه‌ها کرد (ایجاد صرفه مقیاس بین‌بنگاهی و توسعه خوشه‌های صنعتی). از طرفی توسعه دسترسی به بازارهای خارجی از جمله شانس دسترسی و صادرات به بازار آزاد بریتانیا در توسعه صنعتی کانادا اهمیت داشت و اگرچه کانادا همچنان به صادرات منابع، مانند چوب و گندم، وابسته بود، پردازش مواد خام در داخل کشور افزایش یافت. این امر تنوع اقتصادی را بهبود بخشید و وابستگی به محصولات اولیه را کاهش داد. این گزارش در ادامه به بررسی بیشتر این سیاست، ابزارها و نتایج آن خواهد پرداخت [۱۴].

در مورد فضای سیاسی ظهور این سیاست باید گفت که سیاست ملی کانادا در سال ۱۸۷۹، که به‌طور گسترده‌ای به‌عنوان پاسخی به سیاست‌های تجاری ایالات متحده شناخته می‌شود، به‌شدت تحت تأثیر تعرفه‌های بالای آمریکایا قرار گرفت. ایالات متحده در اواخر قرن نوزدهم با اتخاذ سیاست‌های حمایتی، به‌ویژه از طریق «سیستم آمریکایی» که توسط هنری کلی و دیگران ترویج شده بود، تعرفه‌های بالایی را بر کالاهای وارداتی اعمال کرد. این تعرفه‌ها، که برای حمایت از صنایع نوپای آمریکایا طراحی شده بودند، دسترسی تولیدکنندگان کانادایی به بازار آمریکایا را محدود و کانادا را وادار به جست‌وجوی استراتژی برای تقویت اقتصاد داخلی خود کردند. سیاست ملی کانادا، که شامل افزایش قابل توجه تعرفه‌ها بر برخی کالاهای تولیدی بود، از این سیستم آمریکایی الهام گرفت و با هدف تقویت صنعتی‌سازی و ایجاد اقتصاد متنوع‌تر و خودکفا طراحی شد. این سیاست نه‌فقط به‌منظور محافظت از صنایع نوپا بود، بلکه به‌عنوان ابزاری برای تأمین درآمد دولت و ترویج یکپارچگی اقتصادی و سیاسی در کانادا عمل کرد.

مطالعات مرتبط نشان می‌دهند که تعرفه‌های آمریکایی با ایجاد فشار رقابتی، کانادا را به سمت سیاست‌های حفاظتی سوق دادند که به‌نوبه خود باعث رشد صنایع هدف گذاری شده شدند. طیفی از این مطالعات با استفاده از داده‌های تاریخی اور کهارت در مورد اقتصاد کانادا نشان می‌دهد صنایعی که از تعرفه‌های سیاست ملی بهره‌مند شدند، رشد سریع‌تر خروجی تولید، بهبود بهره‌وری و کاهش قیمت‌ها را در بلندمدت تجربه کردند که با پیش‌بینی‌های مدل‌های تجارت جدید هم‌راستا است [۸].

در کل، سیاست ملی کانادا می‌تواند درس‌های سیاستی بسیاری برای کشورهای جهان سوم داشته باشد. ساختار اقتصادی کانادا در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بی‌شبهت به ساختار امروزی کشورهای در حال توسعه نیست. کانادا در آن زمان اقتصادی وابسته به منابع طبیعی با دسترسی محدود به بازار آمریکا به‌دلیل تعرفه‌های بالا در ایالات متحده و همین‌طور سیل مهاجرت و خروج سرمایه‌های انسانی از کشور بود؛ با این حال سیاست ملی کانادا این مسیر روبه‌افول را معکوس کرد.

۲. محتوای سیاست صنعتی کانادا و ابزارهای آن

سیاست صنعتی کانادا در اواخر قرن نوزدهم، به‌ویژه پس از تصویب سیاست ملی (National Policy) در سال ۱۸۷۹، به یکی از بحث‌برانگیزترین مباحث تاریخ اقتصادی این کشور تبدیل شد. این سیاست، که با الهام از «نظام آمریکایی توسعه صنعتی» (American System) طراحی شد، سه هدف اصلی را دنبال می‌کرد:

- حمایت از صنایع نوپا (Infant Industries)؛
- ایجاد بازار ملی یکپارچه از طریق توسعه زیرساخت‌ها؛
- جذب مهاجران برای افزایش نیروی کار صنعتی و مصرف داخلی.

کانادا در دهه ۱۸۷۰ با چالش‌های عمده‌ای مواجه بود که مهم‌ترین آن وابستگی اقتصادی به صادرات منابع طبیعی (مثل چوب و ماهی) بود. رقابت‌پذیری پایین صنایع تولیدی در مقابل واردات ارزان‌قیمت از آمریکا و بریتانیا هم این کشور را بیش از حد آسیب‌پذیر کرده بود و رشد اقتصادی پس از رکود سال ۱۸۷۳ نیز به‌شدت کند بود. در چنین فضایی بود که جان ای. مک‌دونالد، نخست‌وزیر محافظه‌کار کانادا، در سال ۱۸۷۹ سیاست ملی را به‌عنوان راه‌حلی برای این مشکلات ارائه داد. ایده اصلی این سیاست مبتنی بر تئوری صنایع نوپا بود: بر این مبنا که صنایع جدید در مراحل اولیه توسعه، به‌دلیل فقدان بلوغ تکنولوژیکی و مقیاس تولید کوچک، قادر به رقابت با رقبای خارجی نیستند و حمایت موقت (مثلاً از طریق تعرفه) به آنها فرصت می‌دهد تا به بلوغ برسند.

ابزارهای اصلی سیاست صنعتی و ملی کانادا عبارت از سه ابزار مکمل به این شرح بود:

۱. **تعرفه‌های حمایتی (Protective Tariffs):** افزایش ناگهانی و هدفمند نرخ‌های تعرفه که براساس آن میانگین تعرفه صنعتی از ۱۴.۹ درصد در ۱۸۷۵ به ۲۳.۳ درصد در سال ۱۸۹۰ رسید و با تبعیض آگاهانه بین صنایع همراه بود. صنایع هدف مانند توتون، کاغذ، تجهیزات حمل‌ونقل و نفت تعرفه‌شان ۱۲ تا ۴۴ درصد افزایش یافت و صنایع مورد حمایت متوسط مانند فولاد و چاپ تعرفه متوسطی دریافت کردند.

۲. **توسعه زیرساخت‌ها (به ویژه راه آهن):** اتصال شرق و غرب کانادا از طریق راه آهن اقیانوس آرام (Canadian Pacific Railway) و ایجاد بازار ملی یکپارچه برای کاهش هزینه‌های حمل‌ونقل و افزایش دسترسی به مصرف‌کنندگان.

۳. **سیاست‌های مهاجرتی:** جذب مهاجران آمریکایی یا اروپایی برای افزایش جمعیت، تقاضای داخلی و نیروی کار صنعتی.

شاید سؤال مهم این باشد که چرا این سه ابزار مؤثر واقع شدند؟ مطالعات نظری دو مدل اقتصاد صنعتی ارائه می‌دهند که بر مبنای آن این سیاست‌ها حداقل روی کاغذ می‌توانستند مؤثر واقع شوند.

۱. **مدل سازمان صنعتی (Industrial Organization Model):** صنایع کانادا در دوره بررسی شده در چارچوب انحصار چندقطبی دسته‌بندی شده بودند. تعرفه با کاهش واردات، اندازه بازار داخلی را افزایش داد و افزایش اندازه بازار به بنگاه‌ها اجازه داد از صرفه‌های مقیاس داخلی استفاده کنند و بهره‌وری‌شان را نیز افزایش دهند. مثلاً صنعت فولاد کانادا پس از سال ۱۸۷۹ با افزایش تولید سالانه ۷.۶ درصد، بهره‌وری خود را ۲.۳ درصد سالانه بهبود بخشید.

۲. **مدل یادگیری با عمل (Learning-by-Doing Model):** بهره‌وری صنایع تابعی از تجربه انباشته تولید^۱ بود و تعرفه با افزایش تولید، فرایند یادگیری را تسریع کرد. مثلاً صنعت کاغذ با نرخ یادگیری ۵۶.۹ درصد سریع‌ترین رشد را داشت.

سیاست صنعتی کانادا در سال‌های ۱۹۱۳-۱۸۷۰ با محوریت سیاست ملی سال ۱۸۷۹، نشان داد که حمایت هدفمند از صنایع نوپا می‌تواند محرک رشد صنعتی باشد، مشروط به آنکه:

■ تعرفه‌ها گزینشی و براساس پتانسیل یادگیری / صرفه‌های مقیاس اعمال شوند.

■ با سرمایه‌گذاری در زیرساخت (راه آهن) و توسعه اندازه بازار همراه باشند.

■ موقت باشند تا صنایع به بلوغ برسند.

این تجربه تاریخی برای اقتصادهای در حال توسعه امروزی نیز آموزنده است. موفقیت سیاست صنعتی نیازمند ترکیب حمایت هوشمند، سرمایه‌گذاری در ظرفیت‌های تولیدی و ادغام در زنجیره ارزش جهانی است. با این حال، همواره مخاطره (ریسک) سوءمدیریت و تداوم حمایت‌های غیر ضروری وجود دارد. در کانادا حمایت‌ها به شرط زمان پایبند بودند و یکی دیگر از نکات کلیدی موفقیت سیاست صنعتی کانادا همین بوده است.

این ابزارها و سیاست‌ها بعدها در نیمه اول قرن بیستم با مجموعه‌ای از سیاست‌های صنعتی دیگر نیز جایگزین شدند که نشانه پیشرفت کانادا در ظرفیت‌سازی دولتی است. مثلاً در نیمه اول قرن بیستم، کانادا سیاست‌هایی را نیز در راستای توسعه محتوای ساخت داخل در پیش گرفت و تلاش کرد تا برخی قطعات و کالاهای واسطه‌ای در تولید خودروسازی‌ها نیز در داخل تولید شوند. اگرچه در طول گزارش نیز بحث خواهد شد، موفقیت این سیاست ملی صنعتی نتیجه قدرت بیشتر استان‌های صنعتی و گروه‌های تولیدکننده در مقایسه با استان‌های ساحلی و تجاری بود که بیشتر متمایل به تجارت آزاد بودند. این نشان می‌دهد که فراتر از بحث فنی سیاست‌های صنعتی، شرط لازم موفقیت آنها اقتصاد سیاسی پشتیبان این سیاست‌هاست.

همان‌طور که ادن و مولوت نیز بیان می‌کنند، در زمان برنامه‌ریزی برای کنفدراسیون کانادا، سیاست ملی، که به «توسعه‌طلبی دفاعی»^۲ نیز معروف است، شکل گرفت. این سیاست در پاسخ به نیازهای اولیه ملت‌سازی در یک کشور تازه تأسیس طراحی شد و شامل سه جزء اصلی بود: تعرفه‌های گمرکی، ساخت راه آهن سراسری و اسکان زمین برای تشویق مهاجرت. در سال ۱۸۷۸، حزب محافظه کار به رهبری سر جان ای. مک‌دونالد با وعده سیاست‌های ملت‌سازی و توسعه صنعتی از طریق افزایش تعرفه‌های گمرکی به قدرت رسید. این تعرفه‌ها به منظور حمایت از صنایع داخلی کانادا در برابر رقابت خارجی، به ویژه ایالات متحده، طراحی شدند.

1. Cumulative Output
2. Defensive Expansionism



این سیاست به تقویت بخش تولید داخلی کمک کرد و به عنوان ابزاری برای حفظ استقلال اقتصادی کانادا در برابر همسایه قدرتمند جنوبی عمل کرد. ساخت راه آهن سراسری یکی از مهم‌ترین اجزای سیاست ملی بود. این پروژه عظیم، که با هدف اتصال مناطق شرقی و غربی کانادا انجام شد، نه فقط زیرساختی برای توسعه صنعت حمل و نقل بود، بلکه نقش کلیدی در یکپارچگی اقتصادی و اجتماعی کشور داشت. این پروژه عظیم با هدف تقویت پیوندهای ملی و تسهیل تجارت و جابه‌جایی افراد انجام شد. تعرفه‌ها محافظ صنایع داخلی در برابر رقابت خارجی بودند و اسکان زمین به گسترش جمعیت و توسعه مناطق غربی کمک کرد. سیاست اسکان زمین به منظور تشویق مهاجرت به مناطق غربی کانادا طراحی شد. این سیاست با ارائه زمین‌های رایگان یا ارزان قیمت به مهاجران، به ویژه از اروپا، به توسعه کشاورزی و صنعت و افزایش جمعیت در مناطق کمتر توسعه یافته کمک کرد. این سه جزء در کنار هم به عنوان پایه‌های اصلی سیاست ملی، به ایجاد هویت ملی و توسعه صنعتی کانادا کمک کردند [۶].

بنا بر مطالعه جی فایرستون، به طور کلی سال‌های ۱۸۷۳ تا ۱۸۹۶ شاهد تغییر کامل در سیاست‌های تعرفه‌ای کانادا بود. به دلایل سیاسی، تعرفه‌ها در سال ۱۸۶۶ کاهش یافت و در سال ۱۸۶۸ تمام عوارض بر غلات و آرد حذف شد. با این حال، افزایش هزینه‌های دولتی و مشکلات مالی، دولت کانادا را به افزایش تعرفه‌ها در سال ۱۸۷۴ وادار کرد. در سال ۱۸۷۹، به دلیل کم‌رنگ شدن امید به تجدید توافق تجارت متقابل با ایالات متحده، کانادا سیاست حمایت از بازار داخلی را از طریق تعرفه‌های بالا دنبال کرد. این سیاست، که با عنوان «سیاست ملی» شناخته می‌شود، به ایجاد و توسعه صنایع جدید مانند کارخانه‌های نساجی، پالایشگاه‌های شکر و تولیدات صنعتی دیگر مانند کاغذ کمک کرد. رکود اقتصاد جهانی در سال‌های ۱۸۷۳ تا ۱۸۹۶ رشد اقتصاد کانادا را کند کرد، اما اقتصاد این کشور متوقف نشد. با وجود کاهش نرخ رشد، اقتصاد کانادا به تحکیم دستاوردهای قبلی ادامه داد. شرایط تجارت به نفع کانادا تغییر کرد؛ زیرا قیمت کالاهای تولیدی وارداتی سریع‌تر از قیمت محصولات صادراتی کاهش یافت. این دوره همچنین شاهد توسعه زیرساخت‌ها و افزایش احساس وحدت ملی بود که به پایه‌گذاری کانادا به عنوان واحد اقتصادی و اجتماعی یکپارچه کمک کرد [۳].

همان‌طور که اشاره شد، سیاست‌های حمایتی به نفع تولیدکنندگان داخلی، به ویژه در مناطق مرکزی کانادا مانند انتاریو و کبک، بود. این سیاست‌ها همچنین به دولت امکان افزایش درآمدهای گمرکی را داد که برای تأمین مالی پروژه‌های زیرساختی مانند راه آهن ضروری بود. حمایت از صنایع به تمرکز منابع در بخش‌های صنعتی و مرکزی کانادا انجامید که گاهی به ضرر مناطق حاشیه‌ای مانند استان‌های دریایی بود. این امر تنش‌های منطقه‌ای را افزایش داد؛ اما لازمه این سیاست توسعه صنعتی و ملت‌سازی^۱، پشتیبانی استان‌های صنعتی داخلی و گروه‌های لابی تولیدکننده از این سیاست بود؛ برای مثال، تعرفه ترجیحی تجارت با بریتانیا، برای کانادا، به ویژه در زمینه منسوجات، محصولات آهن و فولاد، شیشه و مبلمان، نتایج خوبی داشت. با این حال، حتی تولیدکنندگان کانادایی به شدت با این سیاست مخالفت کردند و خواستار حفاظت بیشتر در برابر رقابت بریتانیایی شدند. از نظر سیاسی، این تعرفه باعث ایجاد شکاف بین منافع تولیدی (در انتاریو، کبک و نوآسکوشیا) و منافع کشاورزی (در استان‌های غربی و انتاریو) شد. کشاورزان و تولیدکنندگان غلات کاهش بیشتر تعرفه‌ها را تقاضا می‌کردند؛ در حالی که تولیدکنندگان خواستار حفاظت بیشتر بودند. حال سؤال مهم این است که چه صنایعی در این دوره مورد حمایت هدفمند قرار گرفتند؟

بر اساس مقاله «حمایت از صنایع نوپا: تولید در کانادا و سیاست ملی، ۱۹۱۳-۱۸۷۰»، نوشته ریچارد هریس، ایان کی و فرانک لوئیس، سیاست ملی (National Policy) کانادا، که در سال ۱۸۷۹ به اجرا درآمد، با هدف حمایت از صنایع نوپا از طریق افزایش تعرفه‌ها روی برخی کالاهای تولیدی، توسعه زیرساخت‌ها و تشویق مهاجرت طراحی شد. در خصوص این سیاست به عنوان یک آزمایش طبیعی برای بررسی پیامدهای حمایت‌های تعرفه‌ای بر صنایع تولیدی کانادا، مطالعه شده است. این مقاله صنایع تولیدی کانادا را به سه گروه براساس میزان تأثیرپذیری آنها از افزایش تعرفه‌های سیاست ملی تقسیم می‌کند:

– **گروه هدف (Target Group):** این گروه شامل چهار صنعت با بیشترین رقابت وارداتی بود که به منظور حمایت، بیشترین افزایش تعرفه را بین سال‌های ۱۸۷۵ و ۱۸۸۰ دریافت کردند. این صنایع عبارت‌اند از:

- **محصولات توتون و تنباکو (Tobacco Products):** تعرفه این صنعت بین سال‌های ۱۸۷۵ و ۱۸۸۰ به میزان ۴۴ درصد افزایش یافت.
- **محصولات کاغذی (Paper Products):** این صنعت شاهد افزایش قابل توجه تعرفه بود که به رشد سریع تولید و بهره‌وری آن کمک کرد.

- **تجهیزات حمل و نقل (Transport Equipment):** تعرفه این صنعت از ۱ درصد در سال ۱۸۷۵ به ۲۶٫۷ درصد در سال ۱۸۸۰ افزایش یافت.
- **محصولات نفت و زغال سنگ (Petroleum and Coal Products):** تعرفه این صنعت سه برابر شد و از ۶ درصد به ۱۸ درصد رسید. این صنایع به دلیل رقابت بالای وارداتی و افزایش تعرفه بیش از ۳۷٫۵ درصد به عنوان گروه هدف شناسایی شدند. این گروه پس از اجرای سیاست ملی، شاهد رشد سریع‌تر در تولید، بهره‌وری کل عوامل (TFP) و کاهش قیمت‌ها در بلندمدت بود.
- **گروه گسترده (Broad Group):** این گروه شامل دو صنعت دیگر بود که افزایش‌های قابل توجه تعرفه دریافت کردند، اما رقابت وارداتی کمتری داشتند:
- **چاپ و نشر (Printing and Publishing):** این صنعت افزایش تعرفه قابل توجهی داشت، اما از رقابت وارداتی کمتری برخوردار بود.
- **آهن و فولاد (Iron and Steel):** این صنعت نیز با افزایش تعرفه مواجه شد، اما مثل مورد پیشین بود.
- این صنایع به دلیل دریافت حمایت‌های تعرفه‌ای بالا، اما با رقابت وارداتی کمتر، در گروه گسترده قرار گرفتند و نتایج مشابهی از نظر رشد تولید و بهره‌وری نسبت به گروه هدف نشان دادند.
- **گروه غیرمتأثر (Unaffected Group):** این گروه شامل صنایعی بود که یا افزایش تعرفه کمی دریافت کردند یا با رقابت وارداتی کمتری مواجه بودند. این صنایع عبارت‌اند از: محصولات غذایی و آشامیدنی، منسوجات و محصولات لاستیکی و غیره. البته گفتنی است که بر مبنای گزارش کدروسکی که در ادامه بیشتر اشاره خواهد شد، پوشاک در کل از تعرفه‌های بالاتری برخوردار بود.
- افزایش تعرفه‌ها در سال ۱۸۷۹ به صورت ناگهانی و با شدت‌های متفاوتی برای صنایع مختلف اعمال شد. برای مثال، همان‌طور که اشاره شد، برخی صنایع مانند محصولات توتون و تنباکو و تجهیزات حمل و نقل شاهد افزایش تعرفه‌های چشمگیر بودند؛ در حالی که صنایعی مانند محصولات فلزی غیر آهنی فقط ۰٫۵ درصد افزایش تعرفه داشتند. حمایت‌های تعرفه‌ای طی سال‌های ۱۸۷۹ تا ۱۹۱۳ ثابت نبودند. تا اواسط دهه ۱۸۹۰، تغییراتی در تعرفه‌ها اعمال شد؛ از جمله بازنگری عمده در جدول تعرفه‌ها در سال ۱۸۸۷ تحت مدیریت چارلز تاپر، وزیر دارایی وقت. این تغییرات شامل گسترش حمایت‌ها به صنایع مختلف و تنظیمات در نرخ‌های تعرفه بود. با این حال، پیامدهای تعرفه‌ها به‌ویژه در دهه ۱۸۸۰ برجسته بود؛ جایی که رشد تولید و بهره‌وری در صنایع هدف و گسترده به‌طور قابل توجهی افزایش یافت. با وجود این، حمایت‌ها تا سال ۱۹۱۳ ادامه یافت و حتی در دوره رونق گندم (سال‌های ۱۸۹۶-۱۹۱۳) نیز تأثیرات مثبت خود را حفظ کرد. [۱۰]

شکل ۱. نمودار رشد تولید بر اساس گروه‌های صنعتی قبل و بعد از سیاست ملی (۱۸۷۹) (دوره ۱۸۷۰ تا ۱۸۸۹)



مأخذ: برگرفته از داده‌های اورکهارت و هریس. [۱۰] [۸]



۳. زمینه تاریخی: کانادا پیش از سیاست ملی

کدروسیکی تحلیل‌ها و آمار مهمی را در مورد زمینه تاریخی کانادا پیش از اجرای سیاست ملی ارائه می‌کند. بر مبنای تحلیل او، قبل از سال ۱۸۷۹، اقتصاد کانادا به‌طور عمده بر پایه کشاورزی، جنگل‌داری و صادرات منابع طبیعی مانند چوب بود. این کشور، که در سال ۱۸۶۷ با اتحاد استان‌ها شکل گرفته بود، هنوز در مراحل اولیه توسعه صنعتی قرار داشت. در این زمان، ایالات متحده به‌عنوان همسایه قدرتمند جنوبی، با صنعتی شدن سریع خود، تهدیدی برای اقتصاد کانادا محسوب می‌شد. تعرفه‌های بالای آمریکا (که از ۱۵ درصد در ۱۸۵۹ به ۴۵ درصد در ۱۸۷۰ رسیده بود) مانع از صادرات محصولات کانادایی به این کشور شده و فشار را بر سیاستگذاران کانادایی برای یافتن راه‌حل افزایش داده بود. آیا بدون این تعرفه‌های بالای آمریکا، کانادا می‌توانست تعرفه‌ها را یک‌جانبه بالا ببرد و از صنایع خود حمایت کند؟ پاسخ کمی پیچیده است؛ اما باید گفت که محرک کانادا برای حرکت به سوی سیاست ملی بیشتر از تعرفه‌های آمریکا، رکودی جهانی بود که از سال ۱۸۷۳ آغاز شد. پس شاید در غیاب تعرفه‌های آمریکا، کانادا باز هم به سوی سیاست ملی و اعمال تعرفه حرکت می‌کرد. با این حال تعرفه‌های آمریکا در سوق دادن کانادا به این سمت نیز بی‌تأثیر نبود.

در این دوره، تعرفه‌های کانادا بسیار پایین‌تر از آمریکا بود. دولت تحت رهبری الکساندر مک‌نزی در سال ۱۸۷۴، تعرفه‌ها را به ۱۷٫۵ درصد افزایش داد؛ اما این اقدام بیشتر برای جبران کسری بودجه بود تا حمایت از صنعت. استان‌های ساحلی، مانند نوا اسکوشیا و نوبرانزویک، که به تجارت با بریتانیا و ایالات متحده وابسته بودند، با افزایش تعرفه‌ها مخالفت می‌کردند؛ زیرا این امر می‌توانست بازارهای صادراتی‌شان را مختل کند. با این حال، رکود جهانی سال ۱۸۷۳ شرایط را تغییر داد. کاهش ۲۰ درصدی قیمت‌های صادراتی و افت شدید صادرات چوب و گندم، که نیمی از ارزش آن تا سال ۱۸۷۶ از دست رفت، فشار را بر دولت برای اتخاذ سیاست‌های حمایت‌گرایانه افزایش داد.

در این میان، حزب محافظه‌کار به رهبری جان ای. مک‌دونالد با شعار «کانادا برای کانادایی‌ها» وارد صحنه شد. مک‌دونالد که در سال ۱۸۷۸ به قدرت رسید، بر لزوم صنعتی شدن و کاهش وابستگی به محصولات اولیه تأکید کرد. سیاست ملی، که در سال ۱۸۷۹ معرفی شد، با تعرفه‌های ۲۰ تا ۳۵ درصد بر کالاهای تولیدی و معافیت مواد خام، نقطه عطفی در تاریخ اقتصادی کانادا بود. این سیاست نه فقط ابزاری اقتصادی، بلکه پروژه‌ای ملی برای تقویت هویت کانادایی تلقی می‌شد.

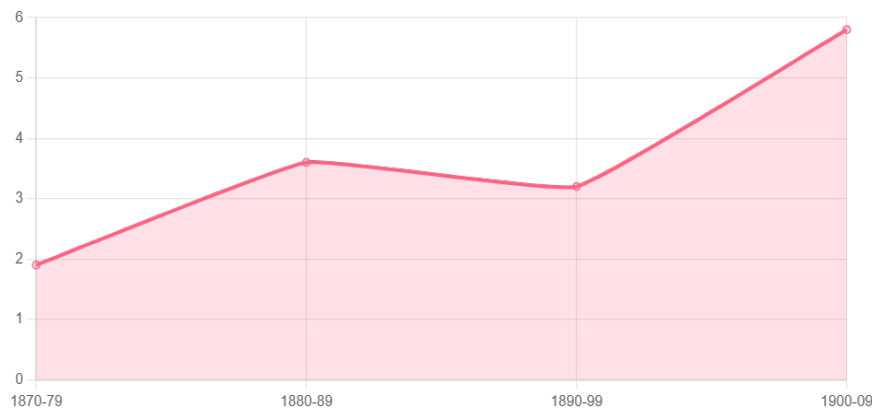
ایده اساسی پشت حمایت از صنایع نوپا این است که تولیدکننده به دولتی نیاز دارد تا از رقبای بین‌المللی مالیات بگیرد تا هنگامی که به مقیاس و سطح بهره‌وری کارآمد برسد. این استدلال اغواکننده است. چه کسی از حمایت از صنایع نوپا استقبال نمی‌کند؟ اگرچه مطالعات تجربی زیادی وجود ندارد که نشان دهد این روش مؤثر است و شواهد روایی زیادی برای شکست فاجعه‌بار آن وجود دارد؛ با این حال در برابر برخی از مثال‌های شکست در اجرای سیاست‌های توسعه صنعتی در روسیه یا آمریکای لاتین، کانادا که اقتصادی وابسته به صادرات محصولات کشاورزی و خام داشت و تقریباً هم‌زمان با روسیه تعرفه‌ها را افزایش داده بود، ممکن است مدل خلاف واقع^۱ بهتری ارائه دهد.

همان‌طور که گفته شد، کانادا در مقایسه با ایالات متحده، نسبتاً دیر (اما در مقایسه با دیگران از متقدمان بود) به حمایت از صنایع داخلی روی آورد. در ایالات متحده، کنگره جمهوری خواه میانگین نرخ تعرفه‌ها را از ۱۵ درصد در سال ۱۸۵۹ به ۴۵ درصد در سال ۱۸۷۰ افزایش داد و به گفته داگلاس ایروین، این نرخ‌ها تا دهه ۱۸۹۰ بالای ۳۰ درصد باقی ماندند. مخالفت شدید استان‌های ساحلی (نیوبرانزویک، نوا اسکوشیا و جزیره پرنس ادوارد)، عملکرد اقتصادی خوب کانادا و تولیدکنندگان حاشیه‌ای از نظر سیاسی، همراه با تفسیر مبتنی بر درآمد از نقش تعرفه‌ها، به این معنا بود که تغییر چندانی در ساختار تعرفه‌ها تا سال ۱۸۷۹ رخ نداد. مواد اولیه و نهاده‌های واسطه‌ای نیمه‌تمام بدون عوارض گمرکی وارد کشور می‌شدند؛ در حالی که مالیات ۱۵ درصدی بر ارزش افزوده واردات صنعتی وضع می‌شد که در سال ۱۸۷۴ با هدف کسب درآمد، اندکی افزایش یافت و به ۱۷٫۵ درصد رسید (تعرفه مک‌نزی). با وجود این، از سال ۱۸۷۳، بازارهای جهانی دچار رکود شدند و تا سال ۱۸۷۶ رکود بزرگی آغاز شد. تا سال ۱۸۷۹، قیمت‌های صادراتی ۲۰ درصد کاهش یافت و صادرات چوب به نصف رسید. ورشکستگی بانک‌ها افزایش و درآمدهای دولت نیز کاهش یافت. پس از پیروزی در انتخابات سال ۱۸۷۸، حزب محافظه‌کار به رهبری نخست‌وزیر، جان ای. مک‌دونالد، «سیاست توسعه ملی» را آغاز کرد؛ برنامه حمایتی جامعی که برای توسعه و پیشرفت اقتصاد کانادا طراحی شده بود. این سیاست ملی سه محور اصلی داشت: ساخت راه‌آهن پاسیفیک کانادا (که در سال ۱۸۸۵ تکمیل شد)؛ تشویق مهاجرت به کانادا برای جبران مهاجرت

1. Counterfactual

به ایالات متحده و اسکان در غرب؛ و اتخاذ رژیم تعرفه‌ای به شدت حمایت‌گرایانه برای تقویت صنایع داخلی. در آن زمان اقتصاد کانادا شاهد دو موج افزایش تعرفه بود: یکی هنگامی که میانگین نرخ تعرفه‌ها با توجه به ارزش واردات، بلافاصله از کمتر از ۱۴ درصد به ۲۱ درصد افزایش یافت و دیگری هم افزایش تعرفه‌های معروف به تاپر^۱ که در سال ۱۸۸۷ صورت گرفت. نگاه به روند تولید ناخالص داخلی کانادا در آن دوره مهم است؛ اما اطلاعاتی از تحولات ساختاری و توسعه اقتصادی کانادا ارائه نمی‌کند و همان‌طور که کدروسکی نیز بیان می‌کند، تلاش برای توسعه صنعتی در قلب داستان ملی‌گرایی در کانادا قرار داشت [۱۲].

شکل ۲. نمودار روند میانگین تغییرات درصد رشد تولید ناخالص داخلی کانادا از سال ۱۸۷۰ تا سال ۱۹۰۹



مأخذ: برگرفته از داده‌های اور کهارت، [۸].

سه انگیزه قانع‌کننده برای سیاست ملی وجود داشت: اول، تعرفه‌های بالاتر راهی برای افزایش درآمدهای کشور ارائه می‌داد که تا سال ۱۸۸۷، ۷۰ درصد آن از عوارض بود؛ دوم، رکود دهه ۱۸۷۰ که صنایع داخلی را تحت فشار قرار داده و قیمت محصولات تولیدی بیش از مواد اولیه کاهش یافته بود و سوم، ترس صنعتگران با کاهش هزینه‌های حمل‌ونقل، که تولیدکنندگان را در برابر رقابت خارجی آسیب‌پذیرتر می‌کرد. حامیان اصلی محافظه‌کاران، صنعتگران و بازرگانان شهری بودند که بیشترین آسیب را از رکود تجاری دیده بودند و بیشترین سود را از حمایت‌ها می‌بردند. در نهایت، به نظر می‌رسد که سیاست ملی برای «متعادل کردن» توسعه کانادا با خودکفتر کردن کشور در تولید طراحی شده بود که با ادغام بازار داخلی شرق و غرب توسط راه‌آهن که توسط تعرفه‌های بالا محافظت می‌شد، همراه بود.

باین حال، تنوع زیادی در ساختار تعرفه وجود داشت. برای مواد اولیه و خام، مثل چوب یا پنبه خام، تعرفه‌ها فقط از ۵٫۶ به ۹٫۵ درصد افزایش یافت و تعرفه‌های مربوط به کالاهای لوکس عملاً در سطح ۹ درصد ثابت ماند. عوارض گمرکی بر منسوجات پنبه‌ای از ۱۷٫۵ به ۳۰ درصد و آهن و فولاد از ۵ به ۱۷٫۵ درصد افزایش یافت. در یک مورد بولیو و چرنیچان شاخص‌های محدودیت تجاری یا سطح تعرفه عمومی را برای محاسبه ضرر رفاهی استخراج می‌کنند. همان‌طور که شواهد روایی نشان می‌دهد، کالاهایی با جایگزین‌های داخلی نزدیک - یعنی کالاهایی که کانادایی‌ها قبلاً تولید می‌کردند - اهداف اصلی بودند. بنابراین تعرفه تاپر، که به‌طور استراتژیک موجب افزایش نرخ تعرفه محصولات خاص شد، در واقع محدودیت‌ها را تقریباً به همان میزان سیاست ملی اولیه افزایش داد.

آیا این حمایت‌گرایی کانادایی مؤثر بود؟ اساساً اینجا سه سؤال مطرح می‌شود:

- حمایت‌گرایی چه میزان از خسارت‌های رفاهی را به بار آورد؟
- آیا حمایت‌گرایی باعث رشد صنعتی بلندمدت شد؟
- آیا در نهایت مزایای سؤال دوم بر هزینه‌های سؤال اول غلبه کرد؟



۴. هزینه‌های رفاهی



بر اساس گزارش ریچارد هریس، ارزیابی‌های اولیه مجلس عوام کانادا از سیاست ملی در سال ۱۸۸۳ مثبت بود. کمیته منتخبی که توسط دولت مأمور شده بود تا در مورد عملکرد تعرفه تحقیق کند، دو مأمور به نام‌های آلفرد اچ. بلک‌بای و ادوارد ویلیس را برای بررسی صدها شرکت تولیدی در انتاریو، کبک و استان‌های دریایی اعزام کرد. بلک‌بای گزارش داد که قیمت‌ها اکنون در بیشتر موارد بسیار پایین آمده‌اند و تولید نسبت به قبل بیشتر افزایش یافته است؛ این نشان می‌دهد در فرایند تولید، وسایل و امکانات بهتری به کار گرفته می‌شوند. اکنون هر فرد بیشتر از ۶ سال پیش تولید می‌کند و در اینکه نتیجه کلی آن تغییر [تعرفه سال ۱۸۷۹] به‌طور قطع برای صنایع تولیدی مفید بوده است، هیچ شک نیست و ارقام ارائه شده به‌طور کامل آن را تأیید می‌کنند [۱۰].

ایستروبروک و آیتکن در کتاب درسی کلاسیک خود، «تاریخ اقتصادی کانادا»، استدلال می‌کنند که سیاست ملی «شری ضروری» بود. حمایت‌گرایی، قدرت بازار و سود تولیدکنندگان را به قیمت مصرف‌کنندگان افزایش داد، اما با موفقیت از صنایع نوپا حمایت کرد، جایگزینی واردات را پیش برد و مقیاس تولید را افزایش داد. آیتکن همچنان تعرفه را، که تقاضای کل نیروی کار را افزایش می‌داد و مهاجرت را ترویج می‌کرد، بخشی از برنامه «توسعه طلبی دفاعی» می‌دانست که برای توسعه کانادا در مقابل ایالات متحده طراحی شده بود [۴].

باین حال، اندکی پس از آن، مجموعه‌ای از مطالعات تجدیدنظرطلبانه در دوران انقلاب کلیومتریک^۱ به‌منظور رد دیدگاه سنتی آغاز شد. اقتصاددان کانادایی، جان دیلز، براساس یک مدل تجاری نئو کلاسیک، تعرفه را «بهای پرداختی ما برای صنعت تولیدی تحت حمایت خود» نامید و استدلال کرد که «حمایت، اشکال ناکارآمد و انحصار چندجانبه سازمان‌دهی بازار را در کانادا تقویت می‌کند» و «رشد کانادا توسط سیاست ملی تحریف شده است». بدتر از آن، او فکر می‌کرد که تعرفه، مهاجرت کارگران ماهر از کانادا و خروجشان را تشویق می‌کند [۳].

ایستون و همکاران مدل دیلز را آزمایش کردند و دریافتند میزان تأثیر تعرفه بر مهاجرت به پیامدهای رفاهی آن (بیکاری، دستمزدهای واقعی، و درآمد سرانه) بستگی دارد و خواستار تحقیقات بیشتری شدند [۵].

ریچارد پومفرت در کتاب «توسعه اقتصادی کانادا» استدلال کرد که تعرفه‌ها رقابت را کاهش دادند و به تولیدکنندگان اجازه دادند قیمت‌هایی بسیار بالاتر از هزینه‌های نهایی خود تعیین کنند. این امر مازاد مصرف‌کننده و در نتیجه رفاه کل را کاهش داد. او دریافت که سیاست ملی حدود ۴ تا ۸ درصد از تولید ناخالص داخلی کانادا را کاهش داد [۱۵].

اما آونگ دوباره در جهت مخالف در حال نوسان است. بولیو و چرنیوچان به دو نقص بزرگ در تحلیل پومفرت اشاره کرده‌اند: اول، به میانگین تعرفه وزنی براساس واردات (AWT)^۲ تکیه می‌کنند که طبق نظر ایروین به سمت پایین سوگیری دارد، پراکندگی نرخ‌ها بین کالاها را نادیده می‌گیرد و هیچ تفسیر اقتصادی ندارد (هیچ کالایی واقعاً به نرخ AWT مشمول تعرفه نمی‌شود). در عوض نویسندگان از شاخص محدودیت تجاری^۳ استفاده می‌کنند که نرخ تعرفه‌ای را محاسبه می‌کند که اگر به همه کالاها اعمال شود، همان میزان کاهش رفاه را ایجاد می‌کند که ساختار واقعی نرخ‌های موجود پدید آورده است. این شاخص اساساً مجموع مجذور نسبت‌های مخارج با و بدون تعرفه برای هر کالا است. آنها همچنین می‌توانند ضرر مستقیم رفاه از دست‌رفته ایستار را با استفاده از فرمولی مشابه محاسبه کنند. با استفاده از داده‌های تجاری کانادا از سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۰، آنها تخمینی بسیار پایین‌تر از کاهش تولید ناخالص داخلی به دست آوردند که حدود ۰٫۷ تا ۱٫۵ درصد بود. نتایج حیرت‌انگیز بود و تخمین در محدوده‌ای بسیار پایین‌تر به دست آمد. کاهش ۰٫۷ درصدی GDP نشان می‌دهد که تعرفه‌ها هزینه‌بر بودند، اما تأثیرشان بر اقتصاد کانادا در آن دوره فاجعه‌بار نبود.

در واقع هدف قرار دادن کالاها با جایگزین‌های داخلی نزدیک، به‌گونه‌ای که تولیدکنندگان کانادایی جایگزین خارجی شوند، در کوتاه‌مدت هزینه رفاهی حمایت را افزایش داد، اما این هزینه ناچیز بود؛ این نشان می‌دهد که محدودیت‌ها بر محصولات وارداتی، که مشابه داخلی دارند، ممکن است زیان رفاهی کمتر و ناچیزی داشته باشد.

1. Cliometrics

2. Average Weighted Tariff Based on Imports

۳. شاخص محدودیت تجاری (Trade Restrictiveness Index) یا (TRI) معیاری اقتصادی است که برای ارزیابی تأثیر تعرفه‌های تجاری بر رفاه اقتصادی به کار می‌رود. این شاخص نرخ تعرفه یکنواختی را محاسبه می‌کند که اگر به‌صورت یکسان بر همه کالاها اعمال شود، همان میزان زیان رفاهی را ایجاد می‌کند که ساختار تعرفه‌ای واقعی و متنوع کنونی به وجود می‌آورد و ابزاری کلیدی برای ساده‌سازی تحلیل پیامدهای ساختارهای پیچیده تعرفه‌ای است.

مشکل نتایج تعادل جزئی این است که معیار رفاه از دست رفته نیازمند فرضیات کاملاً غیر واقعی است؛ مثلاً رقابت کامل، تسویه بازار، نبود پیامدهای خارجی و بازده ثابت به مقیاس. همه اینها به وضوح در مورد صنایع کانادا در قرن نوزدهم صدق نمی‌کنند. چارچوب‌های تعادل جزئی همچنان تغییر در قیمت‌ها و بهره‌وری را در نظر نمی‌گیرند. کاستینو و رودریگز-کلار نشان می‌دهند که برای اقتصادهای باز کوچک، مانند کانادا (در آن زمان) که به شدت به بازارهای بین‌المللی وابسته بودند، حتی تأثیر اندک بر شرایط تجارت (قیمت صادرات نسبت به واردات) می‌تواند اثر رفاهی بزرگی داشته باشد. مدل‌های تعادل جزئی، که تابعی از سهم مصرف صنایع، کشش‌های تجاری و میانگین تعرفه‌های وزنی اند، این کانال را نادیده می‌گیرند [۲].

با استفاده از داده‌های تجاری خاص برای هر محصول در کانادا، ایالات متحده و بریتانیا، الکساندر و کی از رویکرد تعادل عمومی چندبخشی استفاده کرده‌اند. آنها به طور شگفت‌انگیزی دریافته‌اند که اتخاذ سیاست حمایت‌گرایی در واقع تولید ناخالص داخلی را ۱۴ تا ۱۶ درصد افزایش داد؛ زیرا تعرفه‌ها شرایط تجارت داخلی را به نفع بخش تولید بهبود بخشیدند و درآمدهای دولت را افزایش دادند. در مقابل، پذیرش یک جانبه تجارت آزاد باعث کاهش تولید ناخالص داخلی به میزان ۲۳ تا ۶۸ درصد می‌شد. البته بهترین سناریو این بود که همه تجارت آزاد را بپذیرند؛ اما از آنجا که ایالات متحده از همکاری متقابل خودداری می‌کرد، این نتیجه محتمل نبود. گفتنی است که اینجامنظور از تجارت آزاد تجارت بدون تعرفه است. البته قبل از افزایش تعرفه‌های کانادا همچنان تعرفه وجود داشته، اما میزانش کمتر بوده و در واقع هیچ‌گاه وضعیت تجارت بدون تعرفه برقرار نبوده است [۱].

در مجموع، تخمین‌های اولیه از اختلالات کوتاه‌مدت ناشی از تعرفه‌های سیاست ملی اغراق‌آمیز بود و مشخص شد که زیان رفاهی آن کمتر از برآوردهای اولیه است؛ اما آیا این سیاست در پرورش صنایع تولیدی داخلی رقابتی موفق بود؟ در ادامه به این موضوع پرداخته خواهد شد.

۵. رشد صنایع نوپا

هدف اصلی سیاست ملی، تشویق صنعتی شدن داخلی بود که اساساً قلب استدلال‌های مربوط به صنایع نوپاست. این ایده، که اغلب به الکساندر همیلتون در گزارش خود در مورد تولیدکنندگان در سال ۱۷۹۱ نسبت داده می‌شود، این است که تولیدکنندگان خارجی با صنایع جاافتاده نسبت به یک صنعت نوپا، ابتدا مزیت تقریباً نابرابری خواهند داشت؛ هر دو باید هزینه‌های ثابت سنگین ساخت کارخانه، خرید ماشین‌آلات و راه‌اندازی زیرساخت‌ها را بپردازند؛ اما شرکت‌های فعال در صنعت قدیمی‌تر می‌توانند این هزینه را در واحدهای بیشتری از تولید (میانگین هزینه کل پایین‌تر) سرشکن کنند. مسئله نه فقط هزینه تولید، بلکه انتقال فناوری نیز است. شرکت‌های داخلی ممکن است برای ایجاد سرمایه انسانی، توانایی تحقیق و توسعه و دانش سازمانی برای جذب و تطبیق فناوری خارجی به زمان، پشتیبانی سیاستی و مقیاس‌پذیری نیاز داشته باشند (حتی امروزه نیز قابلیت‌های فناوری اغلب از طریق یادگیری ضمنی، به‌ویژه در بخش‌هایی مانند الکترونیک، صنایع سنگین یا انرژی‌های تجدیدپذیر، ایجاد می‌شوند. محافظت از شرکت‌ها در برابر مواجهه کامل با رقابت بین‌المللی، آنها را قادر می‌سازد تا دانش ضمنی را انباشت کنند، تخصص مهندسی را توسعه دهند و نوآوری محلی ایجاد کنند) [۹].

به علاوه، شرکت‌های فعال در صنایع موجود به انبوهی از نیروی کار ماهر، سرریز دانش و فناوری‌هایی دسترسی دارند که فقط به صورت محلی در دسترس هستند و این جدا از دانش ضمنی انباشته صنایع قدیمی‌تر است؛ چیزی که اقتصاددانان آن را اثرات خارجی مارشالی^۱ می‌نامند. در نتیجه کشور باید مزیت هزینه رقبا را با تعرفه جبران کند تا هنگامی که تولیدکنندگان داخلی به اندازه کافی کارآمد شوند و بتوانند در سطح بین‌المللی رقابت کنند. در غیر این صورت، ممکن است کشور در تعادلی قرار گیرد که در تولید محصولات با ارزش افزوده کم تخصص دارد.

به تازگی رکاب یوهاش نشان داده است که محاصره ناپلئونی به‌طور مؤثر از صنعت فرانسه در برابر رقابت بریتانیا محافظت، و به رشد کارخانه‌های نساجی پنبه کمک کرده است. این از نخستین مطالعاتی است که به‌طور دقیق نشان می‌دهد حمایت موقت از «صنعت نوپا» می‌تواند پیامدهای مثبت بلندمدتی داشته باشد. الکساندر و کی دریافته‌اند که سیاست ملی بسیار گزینشی بوده و کالاهای نهایی را بر نهادهای واسطه‌ای هدف قرار داده بود. آنها نشان می‌دهند که تعرفه‌های جدید به‌طور جدی به شبکه واردکنندگان کالاها از طریق تولید جایگزین‌های داخلی نزدیک، توسط صنایع داخلی بزرگ با نفوذ سیاسی، ضربه زد و این نشان از قدرت نسبی بیشتر تولیدکنندگان صنعتی در مقایسه با شبکه واردکنندگان در بافتار اقتصاد سیاسی کانادا بود [۱۳].

۱. به گفته آلفرد مارشال در خوشه‌های صنعتی که تمام بنگاه‌ها نزدیک یکدیگرند، اسرار تجاری دیگر رمز و راز نیستند، بلکه گویی در هوا هستند.



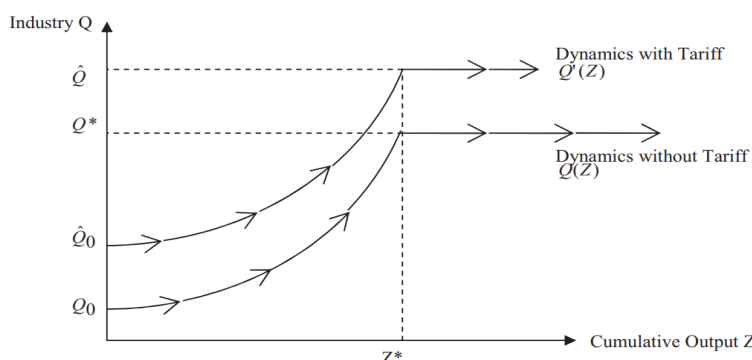
ایان کی و گروهی از نویسندگان همکار نیز مجموعه‌ای از مقالات را منتشر کرده‌اند که استدلال می‌کنند سیاست ملی مؤثر بوده است. آنها دریافتند که تعرفه‌های سال‌های ۱۸۷۹ و ۱۸۸۷ با افزایش تولید چدن خام، افزایش گردش مالی صنعت و انتقال تکنولوژیک از کوره‌های بلند زغال سنگ کوچک به کارخانه‌های بزرگ‌تر کک‌سوز مرتبط بودند.^۱ تقاضای داخلی انبوه به شدت تولید را افزایش داد؛ در حالی که هزینه‌های نیروی کار کاهش یافت. آنها نتیجه می‌گیرند: «حفاظت تعرفه‌ای برای ورود و سرمایه‌گذاری در کوره‌های بلند و بزرگ‌تر و از نظر فناوری پیشرفته‌تر لازم بود و فقط در این صورت بود که تولیدکنندگان کانادایی می‌توانستند تقاضای داخلی فزاینده را برآورده کنند».

هریس و همکاران در تحلیل خود کمی بیشتر پیش می‌روند؛ تحلیل آنها بر گرفته از مدل‌های «نظریه تجارت جدید» مرتبط با پل کروگمن، الهانان هلیمن و مارک ملیتز است. ایده اصلی این است که رقابت ناقص و بازده فزاینده نسبت به مقیاس، محاسبات مدل تجارت نئو کلاسیک را تغییر می‌دهند. در مدل کروگمن، تعرفه ممکن است با افزایش اندازه بازار باعث کاهش هزینه تولید صنعتی، رسیدن به مقیاس و افزایش تولید و حتی صادرات شود. مقالات دیلز و ایستون و همکاران که رشد کندتر را پیش‌بینی می‌کردند این مسائل را نادیده گرفته بودند.

هریس و همکارانش دو مدل را پیشنهاد می‌کنند که می‌توان از طریق آنها به عملکرد حمایت از صنایع نوپا فکر کرد. در مدل اول، تولید به‌عنوان بازار انحصار چندجانبه (تعداد نسبتاً کمی از تولیدکنندگان با قدرت بازار) با ورود آزاد در نظر گرفته می‌شود که در آن قیمت‌ها بالاتر از هزینه نهایی تعیین می‌شوند. اعمال تعرفه بر واردات کالاهای تولیدی، تقاضای کل را افزایش می‌دهد^۲ و باعث ورود شرکت‌های جدید و گسترش اشتغال در صنعت می‌شود. سودآوری بیشتر و افزایش اندازه بازار (به دلیل تعرفه) باعث می‌شود که شرکت‌ها مقیاس خود را افزایش دهند و از صرفه‌های مقیاس داخلی بهره‌برداری کنند؛ این امر به آنها اجازه می‌دهد هزینه‌ها و قیمت‌ها را کاهش دهند [۱۰].

مدل دوم پیشنهاد می‌کند که یادگیری از طریق انجام (learning-by-Doing) تابعی از «تجربه صنعت» است که با خروجی تولید تجمعی^۳ نشان داده می‌شود. تعرفه‌ها خروجی را افزایش می‌دهند، رشد تجربه انباشته شده را تسریع می‌کنند و بهره‌وری را بالا می‌برند؛ این امر هزینه‌ها و قیمت‌ها را کاهش می‌دهد. در شکل ۳ که برگرفته از کدروسکی است، تعرفه به‌طور دائمی تولید را در صنعت محافظت شده افزایش می‌دهد و به آن اجازه می‌دهد سریع‌تر در امتداد منحنی تجربه و یادگیری حرکت کند. اینجابه‌روری نیز به دلیل یادگیری افزایش می‌یابد مانند تطبیق ماشین‌آلات، آموزش نیروی کار و غیره (در ادامه بیشتر و ساده‌تر در خصوص دو ایده توضیح داده خواهد شد). در واقع مدل یادگیری از طریق انجام فرض می‌کند که بهره‌وری یک صنعت به تجربه تولید آن بستگی دارد که این تجربه با خروجی تجمعی (Cumulative Output) اندازه‌گیری می‌شود. افزایش خروجی در یک دوره زمانی خاص، تجربه تولید را افزایش می‌دهد که به نوبه خود بهره‌وری را بهبود می‌بخشد و هزینه‌ها و قیمت‌ها را کاهش می‌دهد. تعرفه‌ها در این مدل از طریق تأثیر بر تقاضا برای محصولات داخلی، نقش کلیدی در افزایش خروجی ایفا می‌کنند.

شکل ۳. نمودار مدل یادگیری از طریق انجام: تأثیر تعرفه



مأخذ: برگرفته از کدروسکی. [۱۴]

۱. تحول تولید فولاد (چدن) از تکنولوژی کوره بلند کوچک به کارخانه‌های کک‌سوز بزرگ.

2. Aggregate Demand for Domestically-Produced Products

۳. تولید تجمعی یعنی مقدار کل کالاها یا خدماتی که از ابتدا تا یک نقطه زمانی خاص تولید شده‌اند. برای مثال، اگر یک کارخانه از سال ۱۸۷۰ تا سال ۱۹۱۰ هر سال مقدار مشخصی محصول تولید کند، تولید تجمعی آن مجموع کل محصولات تولید شده در این دوره است.

شکل ۳ نموداری ساده است که نشان می‌دهد چگونه تعرفه‌های گمرکی (Tariff) بر تولید یک صنعت تأثیر می‌گذارد. تعرفه باعث می‌شود صنعت سریع‌تر رشد کند، بیشتر تولید کند و زودتر به ظرفیت کامل خود برسد. این نمودار نشان می‌دهد که حمایت تعرفه‌ای می‌تواند به توسعه صنعت از طریق تسریع کسب تجربه تولید صنعتی کمک کند [۱۴].

برای ارزیابی پیامدهای سیاست ملی، هریس و همکاران از تفاوت در میزان حمایت مؤثر در میان پانزده صنعت کانادایی به‌عنوان آزمایش طبیعی استفاده کردند. آنها از داده‌های تاریخی استفاده کردند که توسط محقق دیگری به نام ارکوهارت در سال ۱۹۹۳ جمع‌آوری شده بود. این داده‌ها شامل اطلاعات درباره تولید، کارایی کلی (بهره‌وری) و قیمت‌ها در پانزده صنعت مختلف از سال ۱۸۷۰ تا سال ۱۹۱۳ بود. آنها از دوروش برای تحلیل این داده‌ها استفاده کردند:

■ **مقایسه شدت حمایت:** آنها بررسی کردند صنایعی که تعرفه بیشتری دریافت کرده‌اند، چقدر بهتر عمل کرده‌اند؛ مثلاً صنایعی مثل تنباکو، کاغذ، حمل‌ونقل و نفت، که تعرفه‌های بالایی داشتند، با صنایعی که تعرفه کمتری داشتند مقایسه شدند.

■ **تفاوت در تفاوت‌ها:** آنها صنایع را به سه گروه تقسیم کردند: گروه هدف: صنایعی که بیشترین حمایت را دریافت کردند (مثل تنباکو و کاغذ)؛ گروه گسترده: شامل گروه هدف به‌علاوه برخی صنایع دیگر مثل چاپ و فولاد؛ گروه غیرمتأثر: صنایعی که حمایت کمی دریافت کردند یا رقابت خارجی برایشان کم بود (مثل غذا و منسوجات). این روش به آنها کمک کرد تا ببینند حمایت تعرفه‌ای واقعاً چه تأثیری داشته است. آنها از دو مدل استفاده کردند:

۱. **مدل سازمان صنعتی:** این مدل می‌گوید که با بزرگ‌تر شدن بازار به دلیل تعرفه‌ها، شرکت‌ها می‌توانند بهتر کار کنند، بیشتر تولید کنند و به دلیل کاهش هزینه قیمت‌ها را پایین بیاورند (به مقیاس رسیدن).

۲. **مدل یادگیری از طریق انجام:** این مدل بیان می‌کند که هرچه بیشتر تولید کنید، تجربه بیشتری به دست می‌آورد و کارایی تان بهتر می‌شود.

یافته‌های مطالعه آنها جالب بود. پس از اجرای سیاست ملی در سال ۱۸۷۹، شاخص‌های صنعتی کانادا به‌طور قابل توجهی افزایش یافت و ارزش تولیدات صنعتی رشد خوبی داشتند. مثلاً رشد سالیانه تولیدات صنعتی از ۱٫۷ درصد در دهه ۱۸۷۰ به ۵٫۴ درصد در دهه ۱۸۸۰ رسید. حتی رشد سرانه (به‌ازای هر نفر) ارزش تولیدات صنعتی در دهه ۱۸۸۰ از دوره رونق گندم (سال‌های ۱۹۱۳-۱۸۹۶) بیشتر بود که نشان می‌دهد این رشد به سیاست ملی مربوط بوده است نه فقط به کشاورزی.

صنایعی که تعرفه بیشتری دریافت کردند (مثل گروه هدف)، رشد تولید بیشتری داشتند. مثلاً رشد تولید در این صنایع از محدوده منفی ۶ درصد در سال‌های قبل از سال ۱۸۷۹ به مثبت ۶ درصد بعد از آن رسید (برخی مطالعات منفی ۲ درصد تا مثبت ۷ درصد را محاسبه کرده‌اند؛ اما آنچه اهمیت دارد خروج از محدوده منفی به مثبت است). در مقابل، صنایعی که حمایت کمتری داشتند، رشد کمتری نشان دادند. کارایی و بهره‌وری نیز در گروه هدف بهبود یافت و از منفی ۸٫۳ درصد به افزایش ۴٫۸ درصد رسید؛ در حالی که گروه غیرمتأثر کارایی کمتری داشت.

هریس و همکاران متوجه شدند که تجربه بیشتر در تولید (یادگیری از طریق انجام) و صرفه‌های مقیاس بزرگ‌تر به بهبود کارایی کمک کرده است. مثلاً صنعت کاغذ نرخ یادگیری بالایی (۵۶٫۹ درصد) داشت که نشان می‌دهد هرچه بیشتر تولید می‌کرد، کارایی اش بیشتر می‌شد. همچنین هشت صنعت صرفه‌های مقیاس فزاینده داشتند؛ به‌خصوص گروه هدف که بهترین نتیجه را نشان داد. نویسندگان تخمین زدند که حدود ۴۰ درصد از بهبود کارایی در گروه هدف به علت صرفه‌های مقیاس و یادگیری از طریق انجام بوده است. این نشان می‌دهد که حمایت تعرفه‌ای به صنایع کمک کرده است تا بهتر عمل کنند. این یافته‌ها با ایده‌های سازمان صنعتی و یادگیری از طریق انجام هم‌خوانی داشت؛ اما با ایده‌های قدیمی‌تر، که می‌گفتند تعرفه‌ها رشد را کم می‌کنند، سازگار نبود؛ این یعنی حمایت از صنایع نوپا در کانادا اثر بخش بوده است. این مطالعه نشان داد که سیاست ملی نقش بزرگی در صنعتی شدن کانادا داشته است. گزارش‌های قدیمی‌تر، مانند گزارش بلکبی و ویلیس در سال ۱۸۸۳، هم این موضوع را تأیید می‌کنند که تولید بیشتر شده، کارایی بهتر شده و قیمت‌ها پایین آمده است. اگرچه صنایعی مانند نساجی در گروه هدف نبودند، گفتنی است که این صنعت نیز از ابتدا تعرفه حفاظتی بالایی داشت [۱۰].

در ادامه، الکساندر و کی نشان می‌دهند که دولت کانادا از طرف دیگر به بخشی از پیمان حمایت از صنایع نوپا عمل کرد که عبارت بود از حذف تعرفه‌ها از صنایعی که به بلوغ رسیده و رقابتی شده بودند. آنها پس از سال ۱۸۹۰، نوعی هم‌بستگی منفی قوی بین عملکرد صادرات خالص و سطح حمایت تعرفه‌ای پیدا کردند که به‌طور قابل توجهی ضررهای رفاهی (Deadweight losses) ناشی از سیاست ملی را کاهش داد. بنابراین، صنایعی که در حیطه صادرات به پتانسیل قابل توجه رسیده بودند، اجازه یافتند از حمایت دولتی «فارغ‌التحصیل» شوند^۱ که این امر به مصرف‌کنندگان اجازه داد از فواید رفاهی ناشی از کاهش قیمت‌ها بهره‌مند شوند. به‌طور خلاصه، به نظر می‌رسد برنامه تعرفه‌ای سیاست ملی با موفقیت چندین صادراتی کلیدی را به سطح رقابت‌پذیری بین‌المللی رسانده و پس از آن حمایت را کاهش داده است؛ اما سؤال مهم این است آیا این تلاش ارزشش را داشت یا خیر.

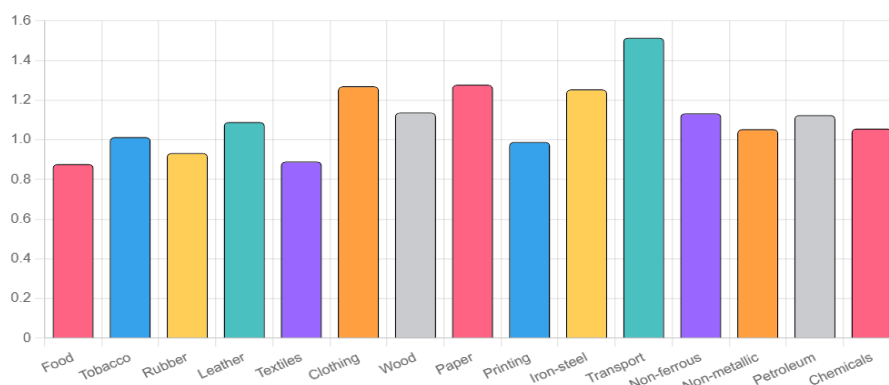
شکل ۴. نمودار میانگین تغییرات سالیانه درصد بهرهوری کل عوامل (TFP) از ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۳ برای صنایع و گروه‌ها (رنگ قرمز دوره قبل از ۱۸۷۹ و رنگ آبی دوره پس از آن)



مأخذ: برگرفته از داده‌های اورکهارت و هریس. [۱۰] [۸]

شکل ۴ بر مبنای مطالعه هریس نشان می‌دهد که در دهه ۱۸۷۰، بسیاری از صنایع افت بهره‌وری داشتند، اما در سال‌های ۱۹۱۳-۱۸۸۰، بهبود قابل توجهی دیده می‌شود که این نشان‌دهنده تأثیر مثبت سیاست ملی پس از سال ۱۸۷۹ است. شکل ۵ نیز صرفه‌های مقیاس را بر اساس همین مطالعه نشان می‌دهد [۱۰].

شکل ۵. نمودار صرفه‌های مقیاس در صنایع کانادا (۱۸۷۹ تا ۱۹۱۳)



مأخذ: برگرفته از داده‌های اورکهارت و هریس. [۱۰] [۸]

1. Graduated from Government Support

۶. حمایت‌گرایی منتهی به توسعه صنعتی



چگونه می‌توان پی برد که حمایت از صنایع نوپا (IIP) موفق بوده است؟ بررسی به‌تنهایی کفایت نمی‌کند که آیا بخش‌های محافظت شده تولید و بهره‌وری خود را افزایش داده‌اند؛ زیرا اگر رقبای یک صنعت از بین بروند، البته که تولید آن بیشتر خواهد شد. هر یسون و رودریگز-کلر دو آزمایش برای سنجش موفقیت IIP پیشنهاد می‌کنند: آزمایش میل^۱ نیازمند این است که یک صنعت محافظت شده به سطح رقابت‌پذیری بین‌المللی برسد و آزمایش باستابل^۲ نیازمند این است که فواید کل (Aggregate Benefits) از هزینه‌های محافظت (رفاه از دست‌رفته + هزینه‌های اجرای آن) بیشتر باشد. متأسفانه هیچ مطالعه تجربی دقیقی پیدا نشد که به‌طور واقعی پیامدهای پویای کل سیاست ملی را ارزیابی کرده باشد. اما برخی واقعیت‌های استنادی (Stylized Facts) درباره رشد کانادا پس از سال ۱۸۷۹، می‌توانند به روشن شدن این موضوع کمک کنند. تاریخ‌نگاران اقتصادی اغلب رشد کانادا را با رونق گندم ناشی از راه‌آهن مرتبط می‌دانند که پس از سال ۱۸۹۶ آغاز شد. تولید ناخالص داخلی سرانه در سال‌های ۱۸۷۹ تا ۱۸۹۵ سالیانه ۲٫۲ درصد رشد داشت و ارزش افزوده تولید سرانه ۲٫۴ درصد که این مقدار در دهه اول سیاست ملی به ۴٫۲ درصد رسید. در مقابل، دهه ۱۸۷۰ عملاً رشد نزدیک به صفر داشت. تفاوت بین صفر و ۴٫۲ درصد واقعاً قابل توجه است. [۱۱]

صنایع هدفمند، که در دهه ۱۸۷۰ با مشکل مواجه بودند، پس از سال ۱۸۷۹ رشد سریعی داشتند. تولید کاغذ در سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۸۷۷ سالیانه ۴٫۳ درصد کاهش یافت؛ اما در دهه بعدی سالیانه ۱۳ درصد رشد کرد؛ تولید آهن و فولاد از منفی ۲٫۴ به ۸٫۴ درصد جهش کرد. در مجموع، نرخ رشد در گروه‌های هدفمند و متوسط به ترتیب ۱۲ واحد درصد و ۹ واحد درصد افزایش یافت؛ در حالی که گروه‌های غیرمتأثر فقط ۰٫۸ واحد درصد رشد داشتند.

برای نمونه الکساندر و کی به مطالعه موردی صنعت آهن و فولاد پرداخته‌اند که در دهه ۱۸۸۰ از حمایت تعرفه‌ای قوی برخوردار شد؛ به‌طوری که میانگین تعرفه وزنی از ۱۳٫۷ درصد در سال ۱۸۷۰ به نزدیک ۳۰ درصد در سال ۱۸۹۳ افزایش یافت. تا سال ۱۹۰۰، کوره‌های پیشرفته در همیلتون، دسرونتو و میدلند در انتاریو و همچنین در پیکتو و سیدنی در نوا اسکوشیا نصب شدند. تولید چدن در سال ۱۹۱۳، ۱۲۰ برابر بیشتر از سال ۱۸۷۰ و ۵۰ برابر بیشتر از سال ۱۸۹۰ بود. به نظر در آن دوره تعرفه‌ها استفاده از ظرفیت خالی کارخانه‌ها را تشویق کردند که به جهش‌هایی بی‌درنگ پس از شوک‌های تعرفه‌ای در سال‌های ۱۸۷۹ و ۱۸۸۷ انجامید. [۱۲].

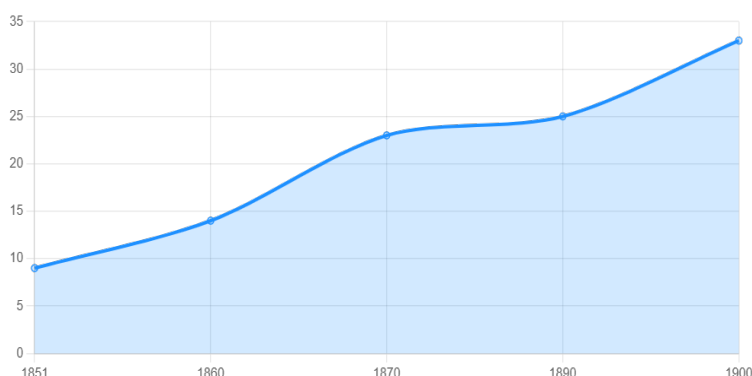
می‌توان این آمار توصیفی را به‌همراه نتایج علی‌هریس و همکاران به‌عنوان نمونه کوچک و ناقص در نظر گرفت و حتی استدلال کرد که بخشی از رشد دهه ۱۸۸۰ نسبت به رکود دهه قبل در حال بازگشت بود. اما به نظر می‌رسد اگر کانادا سیاست توسعه صنعتی را اعمال نمی‌کرد، اینکه رشد صنعتی، به‌ویژه در بخش‌های هدف، حتی ممکن بود سریع‌تر باشد، غیرممکن است. با توجه به اینکه ایالات متحده همچنان به‌شدت طرفدار حمایت از تولیدات داخلی بود و حتی در سال ۱۸۶۶ از «پیمان تجارت و همکاری متقابل (۱۸۵۴)» صرف‌نظر کرد، احتمالاً برخی واکنش‌های تعرفه‌ای حتی در کوتاه‌مدت نیز موجه بودند.

آیا کانادا در صنایع محافظت شده مزیت نسبی نهفته‌ای داشت؟ پاسخ شاید «بله» مشروط باشد. صادرات کاغذ، محصولات معدنی و نفت به‌شدت رونق گرفت. داده‌ها نشان می‌دهد که کانادا در سال‌های سیاست ملی به‌طور قابل توجهی صادرات خود را متنوع کرد. در سال ۱۸۵۱، کانادا اساساً اقتصادش مبتنی بر صادرات چوب بود، به‌اضافه مقداری گندم و دام. اما تا سال ۱۸۹۰ و حتی بیشتر تا سال ۱۹۰۰، با بلوغ برخی صنایع، کانادا فروش و صادرات ماشین‌آلات، ابزارآلات کشاورزی، داروها، منسوجات و مبلمان و محصولات کاغذی به خارج را آغاز کرد. ارزش کل صادرات محصولات چوبی مثل مبلمان و کاغذ به‌طور قابل توجهی افزایش یافت که این امر به لطف توسعه صنعت کاغذسازی با حمایت‌گرایی بود. واردات کانادا نیز به‌طور فزاینده‌ای تحت سلطه تجهیزات سرمایه‌ای و قطعات برای کارخانه‌های تولیدی، و همچنین زغال سنگ برای تأمین انرژی آنها قرار گرفت.

1. Mill Test

2. Bastable Test

شکل ۶. ارزش صادرات محصولات چوبی و کاغذ ۱۹۰۰-۱۸۵۱



مأخذ: برگرفته از داده‌های اورکهارت. [۸]

صنایع کانادایی که تحت حمایت سیاست ملی قرار داشتند، نه فقط تولید خود را گسترش دادند، بلکه شاهد رشد سریع بهره‌وری، کاهش قیمت‌ها و افزایش صادرات بودند. در بخش‌های هدف پیامدهای بازده افزایشی به مقیاس و یادگیری از طریق انجام آشکار شد که در مجموع به حدود ۴۰ درصد از بهبود بهره‌وری آنها کمک کرد. بنابراین، به نظر می‌رسد سیاست ملی کانادا از آزمایش میل با موفقیت عبور کرده است و از آنجا که ممکن است هزینه‌های تعرفه در واقع صفر بوده باشد، به نظر می‌رسد واقعاً به عنوان سیاست حمایت از صنایع نوپا مؤثر بوده است. سیاست ملی با منابع عظیم کانادا و بازار داخلی تازه یکپارچه شده تعامل داشت تا صنایع تولیدی رقابتی ایجاد کند که برخی از آنها پایه اقتصاد غیرگندمی قرن بیستم کانادا را تشکیل دادند. در طیفی از مطالعات تکمیلی، اورورک، با استفاده از یک پانل کوچک از کشورهای ثروتمند (استرالیا، کانادا، دانمارک، فرانسه، آلمان، ایتالیا، نروژ، سوئد، بریتانیا و ایالات متحده) از جمله کانادا در سال‌های ۱۹۱۳-۱۸۷۵، هم‌بستگی بین نرخ‌های تعرفه متوسط و رشد اقتصادی را نشان می‌دهد.

اگر مطالعات بین‌کشوری «ناموزون» و مبهم باشند، ارزش دارد که مقایسه‌های ساده‌ای با مطالعات موردی یک کشور انجام شود. آینه کانادا در اینجا به وضوح ایالات متحده است، که چنان‌که ذکر شد، پس از سال ۱۸۷۰ حفاظت از صنایع را افزایش داد. برخی مطالعات رشد صنعت ریل فولادی آمریکا را به حفاظت صنعتی نسبت می‌دهند؛ این صنعت، که در دهه ۱۸۶۰ غیررقابتی بود، تحت حمایت از صنایع نوپا (IIP) به نمونه موفق جهانی تبدیل شد و بعدها تعرفه آن با موفقیت حذف شد.

داگلاس ایروین نشان می‌دهد که نقش مثبتی برای تعرفه‌های آمریکا وجود ندارد؛ زیرا «تعرفه‌های وارداتی ممکن است قیمت کالاهای سرمایه‌ای وارداتی را افزایش داده و در نتیجه انباشت سرمایه را کاهش داده باشند». او استدلال می‌کند: «رشد بهره‌وری در بخش‌های غیرتجاری، نه در تولید، نیروی محرکه پیشی گرفتن ایالات متحده از بریتانیا در تولید ناخالص داخلی سرانه در این دوره بود». اما این موضوع درباره کانادا، که به‌طور عمده کالاهای سرمایه‌ای و نهاده‌های واسطه‌ای را از برنامه توسعه طلبانه خود معاف کرده بود، صدق نمی‌کند. نکته‌ای مرتبط‌تر در شبیه‌سازی فرضی اروین از صنعت ورق قلع آمریکا مطرح می‌شود که در سال ۱۸۹۰ (هنگامی که هیچ تولیدکننده داخلی وجود نداشت) مورد حمایت قرار گرفت و سپس خودکفا شد. او دریافت که تعرفه رشد این صنعت را ۱۰ سال تسریع کرد؛ اما این صنعت به هر حال به دلیل کاهش قیمت سنگ معدن به وجود می‌آمد و هزینه‌های رفاهی آن از فوایدش بیشتر بود. باین حال، تعرفه کمتر (۵۰ درصد به جای ۷۰ درصد) در واقع ممکن بود رفاه را نیز بهبود بخشد [۱۲].

۷. برخی انتقادات و چالش‌ها

در حاشیه‌های درگیری‌های توزیعی این سیاست در کانادا، کشاورزان و کارگران معتقد بودند تعرفه‌ها در کوتاه‌مدت قیمت کالاهای اساسی (ابزار کشاورزی، منسوجات) را افزایش داده و هزینه زندگی را بالا برده است؛ در حالی که فقط به صنعتگران شرق (انتاریو و کبک) سود رسانده است. استان‌های غربی مانند مانیتوبا و ساسکاچوان، این سیاست را به نفع «الیگارش‌های صنعتی انتاریو» می‌دانستند و خواستار تجارت آزاد با آمریکا برای فروش محصولات کشاورزی بودند. اقتصاددانان لیبرال استدلال می‌کردند تعرفه‌ها به «انحصارگرایی» و «عدم رقابت‌پذیری صنایع کانادا» منجر شده و پایبندی به تجارت آزاد می‌توانسته است بیشترین نفع را برای کانادا داشته باشد. با این حال، مطالعات تجربی نشان داد که همه چیز به این سادگی نیست و در شرایطی که بسیاری از کشورها، از جمله ایالات متحده، بیشترین تعرفه‌ها را اعمال می‌کردند، پایبندی به تجارت آزاد برای کانادا نمی‌توانست سیاستی عاقلانه و استراتژی بهینه باشد و حتی این پایبندی ممکن بود کانادا را مانند سایر کشورهای حاشیه‌ای در پله‌های اولیه نردبان توسعه متوقف کند. این انتقادات نشان می‌دهد که «پروژه ملت‌سازی» کانادا بیش از آنکه بر مبنای اجماع ملی باشد، بر اراده نخبگان سیاسی و اقتصادی استوار است. با این حال، همین چالش‌ها به تدریج مسیر را برای اصلاحات قرن بیستم (مانند ایجاد استان‌های جدید و اصلاح قوانین بومیان) هموار کرد.

همچنین ممکن است ذکر این نکته مهم باشد که سیاست ملی به‌طور نامتناسبی به نفع انتاریو و کبک بود و نابرابری‌های منطقه‌ای را تشدید کرد. استان‌های ماری تایمز و غربی قیمت‌های بالایی را برای کالاهای تولیدی بدون مزایای معادل متحمل شدند؛ این نشان می‌دهد که اگر سیاست صنعتی با در نظر گرفتن توزیع مجدد عادلانه و تمرکززدایی طراحی نشود، خطر بازتولید نابرابری‌های منطقه‌ای یا فضایی را به همراه دارد. موضوع حائز اهمیت دیگر اینکه در حالی که سیاست ملی، پایه‌های صنعتی شدن کانادا را بنا نهاد و برخی از صنایع به بلوغ رسیدند و به‌طور متوسط رقابتی شدند، بسیاری از صنایع حفاظت شده به معنای قوی یا پایدار در سطح جهانی رقابتی نشدند. بسیاری از آنها به جای رقابت واقعاً جهانی، وابسته به بازار ایالات متحده باقی ماندند؛ اگرچه بخشی از این امر به این واقعیت مربوط می‌شود که جمعیت کانادا نسبتاً کوچک و پراکنده بود و بهره‌مندی کامل از صرفه‌جویی‌های ناشی از مقیاس را محدود می‌کرد. علاوه بر این، در حالی که دولت کانادا بر حمایت از تعرفه‌ها و زیرساخت‌ها (به‌ویژه راه‌آهن) تمرکز داشت، سیاست صنعتی فعالی برای تقویت یادگیری و توسعه فناوری (نه فقط یادگیری با عمل)، تحقیق و توسعه یا توسعه مهارت ایجاد نکرد. تولیدکنندگان کانادایی اغلب به جای توسعه فناوری‌های خود، فناوری‌های ایالات متحده را وارد می‌کردند. در نتیجه، آنها به شرکت‌های تابعه یا تقلیدکننده تبدیل شدند که نوآوری و نیز توانایی آنها را برای تمایز در بازارهای جهانی محدود می‌کند.

۸. جمع‌بندی

در اواخر قرن نوزدهم، کانادا کشوری بود که اقتصادش عمدتاً بر کشاورزی و منابع طبیعی مثل چوب و ماهیگیری متکی بود. با این حال، دولت تصمیم گرفت تا با صنعتی شدن، پایه‌های اقتصاد را مستحکم‌تر کند. سیاست ملی در سال ۱۸۷۹ با هدف حمایت از صنایع نوپا معرفی شد. این سیاست نه فقط تعرفه‌ها را افزایش داد، بلکه به توسعه راه‌آهن و تشویق مهاجرت صنعتگران نیز کمک کرد. ایده اصلی این بود که با محافظت از صنایع داخلی در برابر رقابت خارجی، زمینه رشدشان را فراهم کند، کارایی‌شان را بهبود بخشند و در نهایت این صنایع به بازیگرانی قوی در بازار جهانی تبدیل شوند.

اهمیت سیاست صنعتی در این زمینه از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که کشورهای در حال توسعه اغلب با چالش رقابت با تولیدکنندگان پیشرفته‌تر مواجه‌اند. صنایع نوپا بدون حمایت اولیه، ممکن است با کالاهای ارزان‌تر وارداتی از بین بروند. سیاست ملی کانادا نشان داد که رویکرد برنامه‌ریزی شده می‌تواند این مشکل را حل کند و به صنایع فرصت دهد تا جای پاهایشان را محکم کنند. این تجربه تاریخی نشان می‌دهد که سیاست‌های صنعتی می‌توانند در تبدیل اقتصاد وابسته به منابع به اقتصاد متنوع و صنعتی نقش محوری داشته باشند.

مرور مطالعات نشان می‌دهد که پس از اجرای سیاست ملی در سال ۱۸۷۹، رشد اقتصادی کانادا شتاب گرفت. ارزش افزوده تولیدات صنعتی از ۱٫۷ درصد در دهه ۱۸۷۰ به ۵٫۴ درصد در دهه ۱۸۸۰ و ۵٫۹ درصد در دهه ۱۹۰۰ افزایش یافت. این ارقام نشان می‌دهند که حمایت تعرفه‌ای به‌طور مستقیم به افزایش تولید کمک کرده است. حتی رشد سرانه GDP و ارزش افزوده صنعتی سرانه نیز بهبود یافت که نشان‌دهنده توزیع



بهبتر ثروت در میان مردم بود. این رشد به این دلیل مهم است که نشان می‌دهد سیاست صنعتی می‌تواند کل اقتصاد را تحت تأثیر قرار دهد. وقتی صنایع داخلی قوی‌تر می‌شوند، شغل‌های بیشتری ایجاد می‌شود، درآمد مردم افزایش می‌یابد و تقاضا برای کالاها و خدمات بیشتر می‌شود. این چرخه رشد اقتصادی را تقویت می‌کند. مطالعات نشان می‌دهد که بدون چنین سیاستی، رشد اقتصادی کانادا ممکن بود کندتر یا حتی متوقف شود؛ به‌خصوص در برابر رقابت کشورهای صنعتی‌تر مثل بریتانیا و ایالات متحده.

یکی از موفقیت‌های مهم این سیاست صنعتی، که برجسته است، تأثیر سیاست ملی بر کارایی صنایع بود. پس از سال ۱۸۷۹، بهره‌وری کل عوامل (TFP) در صنایعی که تعرفه بیشتری دریافت کردند (مثل کاغذ و حمل‌ونقل) بهبود یافت. مثلاً بهره‌وری در گروه هدف از منفی ۸٫۳ درصد قبل از سیاست به ۴٫۸ درصد بعد از آن رسید. این بهبود به دو عامل اصلی مرتبط بود: صرفه‌های مقیاس و یادگیری از طریق انجام که در داده‌ها نیز نشان داده شد.

صرفه‌های مقیاس به این معناست که وقتی تولید بیشتر می‌شود، هزینه‌ها به‌ازای هر واحد محصول کاهش می‌یابد. مثلاً صنعت کاغذ با تولید بیشتر توانست کارایی‌اش را بالا ببرد. یادگیری از طریق انجام نیز نشان می‌دهد که هر چه کارگران و شرکت‌ها تجربه بیشتری در زمان تولید به‌دست می‌آورند، بهتر عمل می‌کنند. صنعت کاغذ نرخ یادگیری ۵۷ درصدی داشت؛ یعنی با دو برابر شدن تولید، کارایی‌اش به‌طور قابل توجهی افزایش یافت. این یافته‌ها اهمیت سیاست صنعتی را نشان می‌دهند؛ زیرا حمایت اولیه به صنایع اجازه داد تا به سطحی برسند که بتوانند از این مزایا بهره‌مند شوند.

تجربه کانادا درس‌های مهمی برای کشورهای در حال توسعه دارد: اول اینکه حمایت اولیه از صنایع نوپا می‌تواند پایه‌ای برای رشد بلندمدت باشد. وقتی صنایع به‌اندازه کافی بزرگ شوند، می‌توانند بدون حمایت هم رقابت کنند؛ دوم اینکه سیاست‌های صنعتی باید باز ساخت‌ها (مثل راه‌آهن) و تشویق مهاجرت صنعتگران و سرمایه‌های انسانی هماهنگ شوند تا بهترین نتیجه را بدهند؛ سوم اینکه تمرکز بر یادگیری و صرفه‌های مقیاس می‌تواند کارایی را افزایش دهد و قیمت‌ها را پایین آورد.

این درس‌ها نشان می‌دهند که سیاست صنعتی ابزاری قدرتمند است، اما نیاز به برنامه‌ریزی دقیق دارد. کشورهای امروزی مثل کشورهای آفریقایی یا آسیای جنوبی می‌توانند از این تجربه استفاده کنند تا صنایع خود را توسعه دهند؛ به شرطی که حمایت‌ها به‌موقع صورت گیرند تا از وابستگی جلوگیری شود.

اهمیت سیاست صنعتی و توسعه ملی به‌وضوح مشخص است. سیاست ملی کانادا بین سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۳ با افزایش تعرفه‌ها، رشد اقتصادی، بهبود کارایی، کاهش قیمت‌ها و تقویت صنایع داخلی را در کنار هزینه‌های رفاهی کوتاه‌مدت ناچیز به‌دنبال داشت. این تجربه نشان داد که حمایت هدفمند از صنایع نوپا می‌تواند کشور را از اقتصاد مبتنی بر منابع به اقتصادی صنعتی تبدیل کند. با وجود محدودیت‌ها، درس‌های این دوره برای کشورهای در حال توسعه ارزشمند است. اگر سیاست‌های صنعتی با دقت طراحی و اجرا شوند، می‌توانند رشد اقتصادی، بهبود زندگی مردم و توسعه پایدار را به‌ارمغان بیاورند. این دیدگاه نه‌فقط گذشته کانادا را روشن می‌کند، بلکه نقشه راهی برای آینده بسیاری از کشورها نیز ارائه می‌دهد.



- [1] [1] Alexander, P. D., & Keay, I., (2018), “A general equilibrium analysis of Canada’s national policy”, *Explorations in Economic History*, No.68, pp. 1–21.
- [2] Costinot, A., & Rodríguez-Clare, A., (2014), “Trade theory with numbers: Quantifying the consequences of globalization”, In G. Gopinath, E. Helpman, & K. Rogoff (Eds.), *Handbook of international economics*, Vol. 4, pp. 197–261. Elsevier.
- [3] Dales, J. H., (1966), *The protective tariff in Canada's development*, University of Toronto Press.
- [4] Easterbrook, W. T., & Aitken, H. G. J., (1988), *Canadian economic history*, University of Toronto Press.
- [5] Easton, S. T., Gibson, W. A., & Reed, C. G., (1988). “Tariffs and growth: The Dales hypothesis”, *Explorations in Economic History*, Vol.25, No.4, pp. 363–384.
- [6] Eden, L., & Molot, M. A., (1993), “Canada's national policies: Reflections on 125 years”, *Canadian Public Policy / Analyse de Politiques*, Vol.19, No.3, pp.233–252.
- [7] Firestone, J., (1960), *Development of Canada's economy, 1850—1900* (NBER Working Paper No. 0), National Bureau of Economic Research.
- [8] Green, A. G., & Urquhart, M. C., (1987), “New estimates of output growth in Canada”, In D. McCalla (Ed.), *Perspectives on Canadian economic history* (pp. 1–24). Copp Clark Pitman.
- [9] Hamilton, A., (2010), “Report on manufactures. In C. G. Bates (Ed.)”, *The early republic and antebellum America: An encyclopedia of social, political, cultural, and economic history*, pp. 789–792. Taylor & Francis. (Original work published 1791).
- [10] Harris, R., Keay, I., & Lewis, F., (2015), “Protecting infant industries: Canadian manufacturing and the national policy, 1870–1913”, *Explorations in Economic History*, No.56, pp. 1–21.
- [11] Harrison, A., & Rodríguez-Clare, A., (2010), *Trade, foreign investment, and industrial policy for developing countries* (NBER Working Paper No. 15261), National Bureau of Economic Research.
- [12] Irwin, D. A., (2010), “Trade restrictiveness and deadweight losses from US tariffs”, *American Economic Journal: Economic Policy*, Vol.2, No.3, pp. 111–134.
- [13] Juhász, R., (2018), “Temporary protection and technology adoption: Evidence from the Napoleonic blockade”, *American Economic Review*, Vol.108, No.11, pp.3339–3376.
- [14] Kedrosky, D., (2022, October 10), “Protectionism in one country: How industrial policy worked in Canada. Davis Kedrosky Blog”, <https://blog.daviskedrosky.com/protectionism-in-one-country-how-industrial-policy-worked-in-canada/>
- [15] Pomfret, R., (1993), *The economic development of Canada*, 2nd ed, Routledge.

گزیده سیاستی

سیاست ملی کانادا با حمایت هدفمند، موقت و مشروط از صنایع نوپا، اقتصاد مبتنی بر منابع طبیعی را به اقتصادی با پایه‌های صنعتی متنوع تبدیل کرد. این تجربه نشان می‌دهد که با رعایت اصول مشخص، سیاست صنعتی می‌تواند با هزینه‌های رفاهی ناچیز، نتیجه‌بخش باشد.



مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی

تهران، خیابان پاسداران، روبروی پارک نیاوران (ضلع جنوبی، پلاک ۸۰۲)

تلفن: ۷۵۱۸۳۰۰۰ صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۵۸۵۵ پست الکترونیک: mrc@majles.ir

وبسایت: rc@majles.ir